

فرہنگ انتظار

شرح دعای مشہور غیبت حضرت مہدی (عج)

تبعید عبداللہ فاطمی نیا



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فرہنگ انتظار

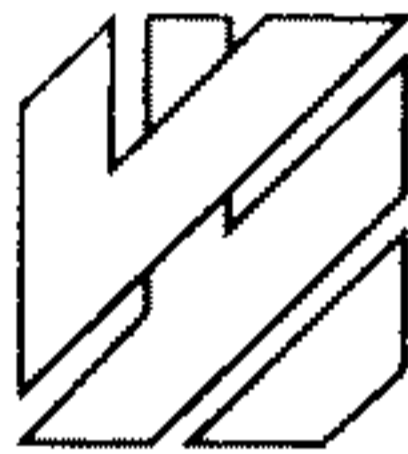
سید عبداللہ فاطمی نیا

موسسہ فرہنگی و انتشاراتی رسائل

پائیز ۷۵

فاطمی نیا، عبدالله، ۱۳۲۵-
فرهنگ انتظار / عبدالله فاطمی نیا- تهران: مؤسسه فرهنگی و
انتشاراتی رسائل، ۱۳۷۵.
۷۹ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا (فهرست نویسی پیش از انتشار)
کتابنامه بصورت زیرنویس
۱. دعاها. ۲. مهدویت- انتظار. ۳. حجة بن الحسن (عج)، امام
دوازدهم، ۲۵۶ق- الف. عنوان.
۲۴ف ۲۶۷/۸/ف BP ۲۹۷/۷۷۲



مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی رسائل

تهران - صندوق پستی: ۱۱۳۶۵/۶۵۳۷

فرهنگ انتظار

شرحی بر دعای غیبت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف -

سید عبدالله فاطمی نیا

چاپ اول، پائیز ۱۳۷۵ - تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شمع شرق - طراحی جلد: جواد سبتی

لیتوگرافی: سایان گرافیک، ۸۶۸۵۴۰ - چاپ: چاپ لطیفی، ۳۹۶۲۹۷

مرکز پخش: انتشارات دارالثقلین، قم، روبروی مدرسه حجتیه - ۷۳۲۹۹۳

همه حقوق محفوظ است.

فهرست

۷	مقدمه
۱۱	اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ ...
۱۷	اللَّهُمَّ لَا تَمِتْنِي مِيتَةً جَاهِلِيَّةً
۱۸	وَلَا تُزِعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي
۲۰	اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لِوِلَايَةِ ...
۲۲	وَلِيِّنْ قَلْبِي لِوَلِيِّ أَمْرِكَ
۲۵	وَعَافِنِي مِمَّا أَمْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ
۲۷	وَتَبَيَّنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ ...
۳۳	اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِيِّنِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ...
۳۵	اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ ...
۳۷	اللَّهُمَّ وَ مَدِّ فِي عُمْرِهِ ...
۳۹	اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ أَيْدُهُ بِالنَّصْرِ ...
۴۲	وَ جَدِّدْ بِهِ مَا أَمْتَحَنِي ...
۶۸	اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو نَبِيَّنَا إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِيَّنَا ...
۷۵	اصل دعا

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

دعایی که به شرح آن پرداخته‌ایم، دعاء عظیم‌القدری است که اسرار آن از عقول ما خارج است. علامه بزرگ، جمال‌السالکین و العارفین، رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاوس الحسینی الحسینی (مشهور به ابن طاوس - متوفای ۶۶۴ هـ ق) که از اعظام فقهاء و محدثین و عرفاء شیعه است، در کتاب «جمال الأسبوع» (طبع سنگی صفحه ۵۲۱) درباره این دعا فرموده است: «... ایاک ان تهمل الدعاء به فاننا عرفنا ذلك من فضل الله جل جلاله الذي خصنا به؛ فاعتمد عليه.»

ترجمه: بر حذر باش از اینکه خواندن این دعا را مهمل بگذاری؛ ما به راستی (اهمیت) آن را شناختیم از فضل خدا - جل جلاله - که ما را بدان اختصاص داده؛ پس اعتماد کن بر آن.

این تعبیر، اگر دقت در آن شود؛ مُشعر به کشف و شهود است؛ و این بزرگوار چگونه اهل شهود نباشد در صورتیکه بزرگان گفته‌اند: باب دیدار حضرت صاحب‌الأمر - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین - به روی او باز بوده است. سید اسرار بسیاری داشته؛ که با مطالعه کتب او (البته همراه با علم، تقوا و طهارت) مخصوصاً کتاب شریف کشف‌المحججه، برخی مطالب

کشف می‌گردد.

یکی از فوائد و مسائل مهم که در این دعا مندرج است، عبارت است از نکات و ظرائف مربوط به انتظار؛ یک منتظر، وقتی منتظر به حساب می‌آید که خود را قولاً و فعلاً و فکرأ با مضامین این دعا تطبیق دهد؛ امید است عزیزان با تعمق در متن دعا این ظرائف را خود دریابند. و این فقیر را از دعا فراموش نفرمایند.

سند دعا

دعا از دو طریق از نائب اول مولای عالم. امام زمان - صلوات‌الله علیه و علی آبائه الطاهرین - شیخ ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی - قدس‌الله روحه - روایت شده؛ این مرد بزرگ، خدمت حضرت امام علی‌النقی و حضرت امام حسن عسکری - صلوات‌الله علیهما - را نیز درک کرده. عثمان بن سعید نزد آن دو امام عزیز بسیار مقرب بوده است؛ در عظمت وی همان بس که سه امام معصوم او را از مقربان و محرمان راز خود قرار داده‌اند.

طریق اول :

شیخ الطائفه، شیخ طوسی - رضوان‌الله تعالی علیه - در کتاب «مصباح المتهدج» (طبع سنگی صفحه ۲۸۹) دعا را از جماعتی از رواة حدیث روایت

کرده؛ و آنان از ابو محمد هارون بن موسی التلعکبری^(۱)؛ و او از شیخ ابوعلی محمد بن همام^(۲)؛ و او از شیخ ابو عمرو عثمان بن سعید عمروی - قدس الله روحه.

شیخ محمد بن همام می گوید: شیخ عثمان بن سعید این دعا را بر من املاء فرمود و امر کرد مرا به خواندن آن.

عبارت شیخ طوسی چنین است: «اخبرنا جماعة عن ابي محمد هارون بن موسی التلعکبری ان ابا علی محمد بن همام اخبره بهذا الدعاء و ذکر ان الشيخ ابا عمرو عمروی - قدس الله روحه - املاه عليه و امره اين يدعوه؛ و هو الدعاء في غيبة القائم من آل محمد - عليه و عليهم السلام -».

طریق دوم:

جمال السالکین، سید بن طاوس - نورالله ضریحه - در کتاب جمال الأسبوع پس از آنکه دعا را از طریق شیخ طوسی با همان اسناد روایت کرده؛ با اسناد دیگری هم نقل نموده و آن چنین است: سید روایت می کند از کسانی که

۱- ابو محمد هارون بن موسی التلعکبری الشیبانی از بزرگان و دانشمندان و رواة امامیه است؛ عظمت و عدالت او متفق علیه علماء است؛ وی به سال ۳۸۵ هـ. ق وفات یافته است.
 ۲- شیخ اجل اقدم، ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی از بزرگان و مبرزین شیعه است. تألیف عظیم القدری دارد به نام «الأنوار فی تاریخ الأئمة الأطهار»؛ (این فقیر اثر ناچیزی دارد به نام «عنوان الدرایة» درباره این کتاب تحقیقی کرده است.) محمد بن همام به سال ۳۳۶ هـ. ق وفات یافته است.

روایت می‌کنند از ابوالعباس احمد بن (۳) علی بن محمد بن العباس بن نوح؛ و او روایت می‌کند از شیخ اجل، شیخ صدوق - قدس الله روحه - و او روایت می‌کند از ابو محمد حسن (۴) بن احمد المکتب، و او روایت می‌کند از ابو علی محمد بن همام، و او روایت می‌کند از شیخ اجل، عثمان سعید عمروی - رضوان الله تعالی علیه.

پایان مقدمه

۳- به نظر قاصر می‌رسد که این بزرگوار همان باشد که نجاشی درباره او گفته: «احمد بن نوح بن علی بن العباس بن نوح السیرافی نزیل البصرة، کان ثقة فی حدیثه متقناً لما یرویه، فقیهاً بصیراً بالحديث و الروایة؛ و هو استاذنا و شیخنا؛ و من استفدنا منه؛ و له کتب کثیرة اعرف منها: کتاب المصاییح فی ذکر من روی عن الأئمة علیهم السلام لكل امام، کتاب القاضی بین الحدیثین المختلفین ...» این مرد بزرگ در کتب رجال به عنوان: احمد بن نوح بن علی، احمد بن محمد بن نوح و احمد بن عباس بن نوح، یاد شده و ظاهراً همه این عناوین مربوط به یک شخص است و او همان است که در اول اسناد سید بن طاوس ذکر شد.

۴- از مشایخ رئیس‌المحدثین، شیخ صدوق است.

اصل

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي
رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ
فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي

ترجمه: خدایا خود را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من نشناسانی من
پیامبرت را نشناسم. خدایا پیامبرت را به من بشناسان، زیرا اگر پیامبرت را به
من نشناسانی حجّتت را نشناسم. خدایا حجّتت را به من بشناسان، زیرا اگر
حجّتت را نشناسم، از دین خود منحرف و گمراه گردم.

خدا خود را چگونه به بندگان می شناساند؟

منصورین حازم، که یکی از یاران حضرت صادق - علیه السلام - است،
گوید به آن حضرت عرض کردم: «انی ناظرت قوماً فقلت لهم: ان الله اجلّ و
اکرم من ان يعرف بخلقه؛ بل العباد يعرفون بالله. فقال: رحمك الله» (۵)
ترجمه: من با گروهی مناظره کردم؛ به آنان گفتم: خدا بزرگتر و عزیزتر از این
است که به آفریده هایش شناخته شود؛ بلکه بندگان به خدا شناخته شوند.
امام - علیه السلام - فرمود: خدایت رحمت کند.

حضرت سیدالساجدین علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - در دعاء
سحر چنین می گوید: «بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک؛ و
لولا أنت لم ادر ما انت.»

ترجمه: من تو را (ای خدا) به خودت شناختم؛ و تو مرا به سوی خود راهنما
شدی؛ و به سوی خود خواندی؛ و اگر تو نبودی (عنایت تو نبود) نمی دانستم
تو چیستی؟

امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - می فرماید: «اعرفوا الله بالله»^(۶) خدا را به
خدا بشناسید.

حضرت صادق - صلوات الله علیه - در ضمن یک بیان مفصل می فرماید:
«کیف یوحده من زعم انه عرفه بغيره، و انما عرف الله من عرفه بالله.»
پیش از ترجمه این حدیث به یک نکته علمی توجه کنیم:

شیخ کلینی - قدس سره - و بعضی دیگر از دانشمندان، (باء) را در «بالله»
در حدیث امیرالمؤمنین - علیه السلام - و حدیث بعدی (باء) سببیت یا
استعانت نگرفته اند؛ پس به رأی آن بزرگان، «اعرفوا الله بالله» چنین تفسیر
می شود: خدا را به مقام و شأن شایسته خدایی بشناسید؛ خدا را به خدائی
بشناسید. که مقصود ردّ بر مشبّهه و مجسمه و منحرفین است. با این بیان،
تفسیر حدیث بعدی به دست می آید.

برخی دیگر از بزرگان و دانشمندان، (باء) را در حدیث حضرت صادق -

علیه السلام - (باء) سببیت یا استعانت گرفته‌اند. بعضی دیگر سببیت یا استعانت را یک وجه از وجوه تفسیر این قبیل احادیث قرار داده‌اند؛ و آن دسته از دانشمندان که (باء) را به ضرس قاطع سببیت یا استعانت نگرفته‌اند گفته‌اند: (باء) اشاره‌ای به سوی سببیت یا استعانت دارد. هر گونه که باشد؛ با قطع نظر از سخنان آن بزرگان؛ از حدیث منصور بن حازم و فرازی که از دعاء حضرت سیدالساجدین - صلوات‌الله علیه - آوردیم و صدها دلیل از قرآن و احادیث ثابت شد که خدا به خودش شناخته می‌شود؛ و چون قدرت بی‌پایان و رحمت بی‌کران دارد؛ از هزاران راه خود را به بنده‌اش می‌شناساند «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق»

حکیم سنایی:

ذات او هم بدو توان دانست	به خودش کس شناخت نتوانست
ورنه کشناسدش به عقل و حواس	کرمش گفت مر مرا بشناس
فضل او مر ترا برد بر او	عقل رهبر و لیک تا در او
کی شناسی خدایرا هرگز	ای شده از شناخت خود عاجز
عارف کردگار چون باشی	چون تو در علم خود زیون باشی
فهمها هرزه می‌زند لافش	وهمها قاصر است ز اوصافش
نطق تشبیه و خامشی تعطیل	هست در وصف او به وقت دلیل
منتهای مرید و سالک اوست	عقل و جان را مراد و مالک اوست
هستها زیر پای هستی اوست	عقل ما رهنمای هستی اوست

فعل او خارج از درون و برون ذات او برتر از چگونه و چون
ذات او را نبرده ره ادراک عقل و جان و دل در آن ره چاک
عقل بی کحل آشنائی او بی خبر بوده از خدایی او^(۷)

اکنون در این دعا که به ما یاد داده‌اند، آنرا بخوانیم و ارباب کشف و شهود
بر مداومت بر آن تأکید فراوان نموده‌اند؛ باید دقت کنیم ببینیم دعا کننده با
گفتن «اللهم عرفنی نفسک» از خدا چه می‌خواهد. این جمله دریایی است و
تفسیر آن از عهده من و امثال من خارج است، لکن به عنوان کودکی نادان
چیزی که به نظر قاصر رسیده به عرض صاحب نظران می‌رساند:

شناساندن خدا خود را به بندگان، مصداق‌های متعدد دارد: اگر خدا عقل
بنده‌ای را نیرومند سازد تا بتواند در مظاهر قدرت و صنع عجیب حضرت
حق، در آیات آفاق و انفس سیر کند؛ این یک مصداق از حقیقت خواهد بود.
بالاخر از آن، این است که به قول مولایمان حضرت صادق - علیه الصلاة
والسلام - عقل بنده را مؤید به نور گرداند تا ظرائف قرآن و حدیث را بفهمد و
آن فهم را نردبان عبودیت قرار دهد تا به نور عبودیت به معرفه الربوبیه برسد.
در این صورت محبت حضرت حق بر باطن آن بنده غالب آید. کار به اینجا که
رسد، عبادت تنها جنبه کاشفیت پیدا کند. که مکشوف عنه، همان محبت
است؛ پس بر حسب روایات معتبره؛ حضرت حق چشم و گوش بنده شود؛
سپس تعاملی بین نور و عبادت به وجود آید؛ سیر این تعامل از عقول ما برون

است و به قول شرف‌الدین بوصیری:

وَ إِذْ حَلَّتِ الْهُدَايَةُ قَلْبًا نَشِطَتْ لِلْعِبَادَةِ الْأَعْضَاءُ

جمال‌السالکین علامه بزرگ سیدبن طاوس - قدس‌الله‌روحه - به فرزندش می‌فرماید: «وَ ان عاملت الله بالصدق و التّحقیق جعل قلبک مرآةً تنظر بها ما یریده جلّ جلاله من العلوم من وراء ستر رقیق».

ترجمه: اگر از راه صدق و تحقیق (راستی و حقیقت) با خدا معامله کنی؛ قلبت را آئینه‌ای قرار می‌دهد که با آن نگاه می‌کنی و می‌بینی هر دانشی را که او می‌خواهد؛ «از پشت یک پرده نازک»

خدا شناسی ناقص و آمیخته با اوهام بشری سودمند و نجات‌بخش نخواهد بود. ای بسا مدعیان خداشناسی که خدا را نمی‌شناسند. گروهی به حضرت صادق - صلوات‌الله‌علیه - عرض کردند: «ندعو فلا یرستجاب لنا؛ قال: لأنکم تدعون من لا تعرفونه.»^(۸)

ترجمه: دعا می‌کنیم مستجاب نمی‌شود. امام‌علیه‌السلام فرمودند: زیرا کسی را می‌خوانید که او را نمی‌شناسید.

ای هواهای تو هوی انگیز وی خدایان تو خدای آزار

با خداشناسی ناقص و آمیخته با اوهام پیامبر شناخته نشود، وقتی بنا باشد خدا صفات بشری داشته باشد و مفهوم «لیس کمثله شیء» فراموش گردد؛ پیامبر آن خدا هم در ضمن قرآن خواندن می‌گوید: «تلك الغرائق العلی» -

نعوذ بالله من الكفر و العصيان - پیامبر شناسی که ناقص شد، امام شناسی هم دشوار خواهد بود. آیا اگر کسی «ما ينطق عن الهوى؛ ان هو الا وحي يوحى» را باور کند؛ درنگی در پذیرفتن امامت خواهد داشت؟

در اینجا محض نمونه تنها یک مثال از تاریخ ذکر می‌کنیم:

صاحب تفسیر گرانقدر مجمع البیان در تفسیر سوره مبارکه معارج، به یک واسطه از حاکم حسکانی که از بزرگان علماء حنفی است، روایت کرده که او از طرق خود از حضرت امام صادق - علیه السلام - چنین روایت نموده است: «لما نصب رسول الله صلى الله عليه و آله علياً عليه السلام يوم غدیر خم و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. طار ذلك فى البلاد فقدم على النبي صلى الله عليه و آله النعمان بن الحرث الفهرى فقال: امرتنا عن الله أن نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله و امرتنا بالجهاد و الحج و الصوم و الصلاة و الزكاة فقبلناها ثم لم ترض حتى نصبت هذا الغلام فقلت: من كنت مولاه فعلى مولاه فهذا شىء منك او امر من عند الله؟ فقال: والله الذى لا اله الا هو ان هذا من الله. فولى النعمان الحرث و هو يقول: اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء. فرماه الله بحجر على رأسه فقتله. و انزل الله تعالى سأل سائل بعذاب واقع.»

ترجمه: چون رسول اکرم - صلى الله عليه و آله - على - علیه السلام - را روز غدیر خم به امامت نصب فرمود و گفت: من هر که را مولا هستم على مولاى اوست، این خبر در شهرها پراکنده شد. شخصى به نام نعمان بن حارث از راه

دور به محضر پیامبر رسید و گفت: ما را امر کردی از جانب خدا که گواهی دهیم بر اینکه معبود بر حقی جز خدا نیست و تو پیامبر خدا هستی؛ و ما را فرمان دادی به جهاد و حجّ و روزه و نماز و زکات و ما همه را پذیرفتیم، سپس تو به این همه خرسند نشدی و حالا این جوان را به خلافت خود نصب نمودی و گفتی: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛ پس این نصب؛ چیزی از جانب تو است یا فرمانی است از نزد خدا؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که جز او معبود بر حقی نیست این امر از جانب خدا است. نعمان با شنیدن این سخن پشت کرد و به راه افتاد در حالی که می گفت: خدایا اگر این مسأله خلافت علی حق است و از جانب توست سنگ از آسمان بر ما بیاران! پس خدا سنگی بر سر او زد و او را هلاک نمود؛ و آیه «سأل سائل بعذاب واقع» را فرو فرستاد. ناگفته نماند که این حدیث را حاکم حسکانی از طرق متعدد در کتاب «شواهد التنزیل» آورده طالبان تفصیل به آن رجوع کنند.

اصل

اللَّهُمَّ لَا تُمَيِّتْ جَاهِلِيَّةً.

ترجمه: خدایا مرا به مرگ جاهلیت نمیران.

شرح

روایات بسیار وارد شده دال بر اینکه هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

حضرت صادق .- صلوات الله علیه .- از جد بزرگوار خود رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت کرده که فرمودند: «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ»^(۹)

ترجمه: هر که بمیرد در حالیکه امام خود را نمی شناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

توضیح: مقصود از مردن به مرگ جاهلیت در این حدیث و احادیث دیگر این است که امام شناس بهره‌ای از اسلام ندارد، همان گونه که اهل جاهلیت بهره‌ای از اسلام نداشتند.

نیز از آن حضرت از قول رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت شد که فرمود: «مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ»

اصل

«وَلَا تُزِعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي»

ترجمه: و قلبم (باطنم) را از حق منحرف و مایل مگردان پس از آنکه هدایتم

فرموده‌ای.

شرح

خداوند مهربان اجل و اکرم از این است که بنده‌ای را بدون علت و ابتداءً گمراه کند؛ ولی در اثر گناه و معصیت و ظلم و جور، خدا نور هدایت را از باطن بنده قطع می‌کند. وقتی هدایت قطع شد گمراهی به دنبال آن خواهد آمد. و این یک کیفر است. در سوره مبارکه صف در مورد قوم حضرت موسی - سلام الله علیه - می‌خوانیم: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذَوْنَ بِى وَ قَدْ تَعْلَمُونَ اَنِّى رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا اَزَاغَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ وَ اللّٰهُ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ» (۱۰)

ترجمه: و چون موسی گفت به قوم خود ای قوم من، چرا آزار می‌دهید مرا و حال آنکه می‌دانید من فرستاده خدا به سوی شمایم. پس زمانی که منحرف گشتند خدا دل‌هایشان را منحرف ساخت؛ و خدا گروه فسق پیشه را راهنمایی نکند.

خدا به آنان عقل و هوش و استعداد داده بود، خدا را شناخته بودند، پیامبرش را شناخته بودند، پس از این همه مواهب، کسی را که علم به پیامبری او داشتند می‌آزردند. آیا چنین مردمی مستحق قطع فیض الهی نیستند؟ در اینجا از خدا می‌خواهد که توفیقش دهد تا از طریقه اهل بیت -

عليهم الصلاة والسلام - منحرف نگردهد.

اصل

اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لِوِلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ
رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّىٰ وَالَيْتُ وُلَاةَ أَمْرِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ
أَبِي طَالِبٍ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ جَعْفَرًا وَ مُوسَىٰ وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ
عَلِيًّا وَالحَسَنَ وَالحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ فَثَبِّتْ عَلَيَّ
دِينَكَ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ.

ترجمه: خدایا همان گونه که مرا هدایت کردی و به ولایت کسانی که
طاعتشان را بر من واجب فرموده‌ای که آن ولایت، ولایت والیان امرتوست
پس از رسالت - درود و رحمتت بر او و خاندانش باد - تا پذیرفتم ولایت
والیان امرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی و محمد و
جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجّت قائم مهدی را
-صلوات بر همگی آن بزرگان باد- پس مرا بر دینت ثابت و استوار بدار و
توفیق طاعتت رابه من مرحمت فرما.

شرح

از این بخش از دعاء، دو مطلب اساسی فهمیده می شود:

الف - اسلام واقعی که همان تشیع است وقتی تحقق می یابد که فرد مکلف، امامت و ولایت همه دوازده امام را بپذیرد، و همه را امام و مفترض الطاعة و متصل به غیب و منصوب من عندالله بداند؛ و اگر به برخی از این بزرگان جهان عشقی بورزد و ارادتی پیدا کند و احیاناً کتابی هم درباره اش بنگارد و با برخی دیگر کار نداشته باشد، اسلام واقعی و تشیع او ناقص است. به این حدیث پرنکته توجه کنیم^(۱۱):

«عن محمد بن تمام قال: قلت لأبي عبدالله - عليه السلام - انّ فلاناً يقرئك السلام و يقول لك: اضمن لي الشفاعة، فقال: امن موالينا؟ قلت: نعم، قال: امره ارفع من ذلك، قال: قلت: انه رجل يوالى عليّاً و لم يعرف من بعده من الأوصياء، قال: ضالّ، قلت اقرّ بالأئمة جميعاً و جحد الآخر، قال: هو كمن اقرّ بعيسى و جحد بمحمّد - صلى الله عليه و آله - او اقرّ بمحمّد و جحد بعيسى، نعوذ بالله من جحد حجّة من حججه».

ترجمه: محمد بن تمام گفت: به حضرت صادق - عليه السلام - عرض کردم: فلانی سلامت می رساند و می گوید به تو: برایم ضمانت شفاعت کن. امام فرمودند: او از معتقدین به ولایت ما است؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: کار او بالاتر از آن است (ظاهراً اشاره به گمراهی آن مرد است). گفتم: او مردی

است که به ولایت علی - علیه السلام - معتقد است لکن اوصیاء پس از او را نشناخته، امام فرمود: او گمراه است. گفتم: اقرار به همه ائمه (یعنی امامتشان) نمود؛ آخری را منکر شده است. فرمود: او به کسی ماند که اقرار به نبوت عیسی آورده و منکر محمد - صلی الله علیه و آله - است؛ یا اقرار به محمد - صلی الله علیه و آله - آورده و منکر عیسی گردیده است، پناه می‌بریم به خدا از انکار یک حجت از حجتهای او.

و باید توجه داشت که از جمله (فثبتنی علی دینک) معلوم می‌شود که دین واقعی اعتقاد به امامت ائمه - علیهم السلام - است.

ب - پس از اینکه سخن از ولایت و امامت همه ائمه - صلوات الله علیهم - به میان می‌آید و دعا کننده از خدا می‌خواهد که او را بر این طریق استوار بدارد، سپس می‌گوید: (و استعملنی بطاعتک) توفیق طاعت خدا را از خدا می‌خواهد؛ معلوم می‌شود که طاعت خدا و پیروی از فرمان‌های حضرت حق وقتی تحقق می‌یابد که انسان مطیع ائمه باشد؛ وگرنه طاعتی تحقق نخواهد یافت جز ظواهری که از جهال جهان دلبری کند.

«مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ».

اصل

وَلَيْنَ قَلْبِي لَوَلِيَّ أَمْرِكِ.

ترجمه: و دلم را برای ولیّ امرت نرم و مهربان گردان.

شرح

شاید مقصود این باشد که دلم را پذیرای امام زمان - علیه الصلاة و السلام - قرار ده. یعنی ایمان به امام زمان - علیه السلام - را در باطنم به وجود بیاور؛ و بعید نیست در کلمه «لَیِّنٌ» نکته‌ای نهفته باشد و آن اینکه ایمان به وجود امام - علیه السلام - همراه با اشتیاق و مهر و محبت درخواست می‌گردد؛ و گرنه یک ایمان خشک و فاقد آثار در بعضی از دلها پیدا می‌شود. و لُبّ کلام این است که امام زمان‌شناسی و ایمان به آن حضرت عقل خاصی می‌خواهد و نوعی عنایت است. به یک حدیث عجیب و پر اسرار توجه کنیم:

ابو خالد کابلی در ضمن یک حدیث مفصل از حضرت سیدالساجدین علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - نکته مهمی در وصف منتظران امام زمان - صلوات الله علیه و علی آبائه الطّاهرین - نقل می‌کند: «یا ابا خالد انّ اهل زمان غیبتهم القائلین بامامتة و المنتظرین لظهوره؛ افضل من اهل کلّ زمان؛ لأنّ الله تبارک و تعالی اعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت به الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم فی ذلك الزمان بمنزلة المجاهدین بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ بالسّیف اولئک المخلصون حقّا و شیعتنا صدقا؛ والدعاة الی دین الله عزّ و جلّ سرّاً و جهراً^(۱۲)».

ترجمه: ای ابا خالد، به راستی اهل زمان غیبت امام دوازدهم که قائل به امامت او و منتظر ظهورش هستند، از اهل هر زمانی با فضیلت‌ترند؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی نوعی عقل و فهم و معرفت به آنان عطا فرموده که به وسیله آن عقل و فهم خاص، غیبت نزد آنان به منزله مشاهده و رؤیت گردیده است. و خداوند آنان را در آن زمان همانند مردمی که در رکاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شمشیر می‌زدند قرار داده؛ آنان به حق مخلصانند و به راستی شیعیان ما هستند. و آنها هستند که مردم را نهانی و آشکارا به سوی دین خدا می‌خوانند.

در مضامین حدیث دقت کنیم:

(مِنْ) در جمله «اعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة» برای تبعیض است؛ و نمی‌توان غیر از تبعیض معنای دیگری برای آن قائل شد. اگر امام - علیه السلام - می‌فرمود: «اعطاهم العقول و الأفهام فصارت الغيبة بها عندهم بمنزلة المشاهدة» یعنی خداوند به آنان عقل‌ها و فهم‌ها ارزانی داشته پس به وسیله آن عقل‌ها و فهم‌ها غیبت نزد آنان مانند رؤیت شده؛ اگر تعبیر چنین می‌بود چه استفاده‌ای از آن می‌شد؟ و با تعبیر حقیقی امام که نقل کردیم چه فرقی داشت؟ آیا جز این است که تعبیر فرضی، مطلق عقل و فهم را وسیله امام زمان‌شناسی می‌داند؟ پس در این صورت همه نفوس جهان (جز مشتکی مستضعف، یا ناتوان‌های ذهنی و فکری) باید امام زمان‌شناس باشند؛ در صورتی که نه تنها همه نفوس جهان امام زمان‌شناس نیستند بلکه همه

مسلمان‌ها هم آن حضرت را نمی‌شناسند. بالاتر از این، حتی بعضی از علماء و اهل تتبع هم معرفتی به آن حضرت - آن‌گونه که شاید و باید - ندارند؛ پس هر عقل و فهمی وسیلهٔ امام زمان‌شناسی نیست. برمی‌گردیم به تعبیر حقیقی امام - علیه‌السلام - و از آن (مِنْ تَبْعِيضٍ) یک دریا سود می‌بریم؛ و همان‌گونه که گفتیم، می‌فهمیم که عقل امام زمان‌شناسی عقل خاصی است؛ و امام زمان‌شناسی عنایت الهی است؛ و ای بسا در اینجا اسراری باشد که از عهدۀ این اوراق خارج است. وَاللّٰهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ.

اصل

وَ غَافِنِيْ مِمَّا اُمْتَحَنَتْ بِهٖ خَلْقَكَ.

ترجمه: و مرا معاف بدار از آنچه آفریدگانت را بدان آزموده‌ای.

شرح

این جمله ظاهراً - خدا دانا است - به دو آزمایش عام و خاص اشاره دارد: آزمایش عام عبارت است از آزمودن مردم به کل مسأله ولایت و امامت اهل بیت - علیهم‌الصلاة و السلام - چنانکه در این باره احادیث وارد شده، و عنوان (باب حطّه) و اطلاق آن بر اهل بیت در آن احادیث ناظر به این معنا است، و در زیارت پر نور و پر اسرار جامعهٔ کبیره می‌خوانیم: «والباب المبتلی به

النّاس»، به طور مسلم مردم به مسأله ولایت و امامت آزموده شدند، و اکثر، از این امتحان با روی سفید بیرون نیامدند.

آزمایش خاص، در خصوص حضرت صاحب الزّمان - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین - می باشد که در زمان غیبت آن حضرت گروهی از مردم برمی گردند و زبان به اعتراض گشوده و احیاناً منکر می شوند؛ - نعوذ بالله من شرور انفسنا و من شرّ شیاطین الجنّ و الانس.

رئیس المحدثین شیخ صدوق - رضوان الله تعالی علیه - از حضرت امام حسین - صلوات الله علیه - چنین روایت کرده: «منا اثنا عشر مهديّاً، اولهم امر المؤمنین علی بن ابی طالب، و آخرهم التاسع من ولدی، و هو الامام القائم بالحق، یحیی الله به الارض بعد موتها، و ینظر به دین الحق علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون، له غیبة یرتدّ فیها اقوام و ینتبت فیها علی الدّین آخرون، فیؤذون و یقال لهم: متى هذا الوعد ان کنتم صادقین، اما ان الصابر فی غیبتة علی الأذی والتکذیب بمنزلة المجاهد بالسيف بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله (۱۳)».

ترجمه: دوازده مهدی از ما خاندان است؛ اولشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، و آخرشان نهمین از فرزندان من و او امام قائم به حق است. خدا به واسطه او زمین را زنده کند پس از آن که مرده باشد و به وسیله او دین حق را غالب می کند بر همه ادیان اگر چه مشرکان کراحت داشته باشند؛ او را

غیبتی است که در آن غیبت اقوامی مرتد گشته و گروههایی بر دین استوار مانند، پس آنان (آن دسته که بر دین استوار مانند)، آزار داده شوند و به آنها گفته می شود: این وعده کی می رسد اگر راست می گوئید؟ (به هوش باشید) به راستی کسی که در غیبت او در برابر آزار و تکذیب شکیباً باشد، او به منزلت کسی است که در رکاب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - شمشیر می زند.

اصل

وَ تَبَيَّنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَن خَلْقِكَ وَ بِإِذْنِكَ غَابَ عَن بَرِيَّتِكَ وَ أَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمَعْلَمِ بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَ لِيَّكَ فِي الْأُذُنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِتْرِهِ فَصَبْرُنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا كَشْفَ مَا سَتَرْتَ وَ لَا الْبَحْثَ عَمَّا كَتَمْتَ وَ لَا أَنْزَاعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَ لَا أَقُولَ لِمَ وَ كَيْفَ وَ مَا بَالُ وَلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَ قَدَامَتَاتِ الْأَرْضِ مِنَ الْجُورِ وَ أَفْوُضُ أُمُورِي كُلَّهَا إِلَيْكَ.

ترجمه: و مرا ثابت دار بر طاعت ولی امرت که او را پنهان داشته‌ای از خلقت؛ و او به اذن تو از آفریدگانت غایب گشته و در انتظار امر تو است؛ و تو دانای بدون معلم هستی به وقتی که صلاح ولی امرت در آن است؛ در اذن دادن به او

در اظهار امرش و پرده بر گرفتن از خودش؛ پس مرا در برابر آن شکیباساز تا دوست نداشته باشم تعجیل چیزی را که تو آن را به تأخیر انداختی و تأخیر چیزی را که تو در آن تعجیل فرمودی؛ و نخواهم پرده برداری از آنچه تو پوشانیده‌ای و کاوش نکنم چیزی را که تو آن را مکتوم داشته‌ای و با تو در تدبیرت نستیزم و نگویم: برای چه، و چگونه؛ و چه شده است ولی امر را که ظاهر نمی‌گردد، در حالیکه زمین پر از جور و ستم شده است؟ و همه کارهایم را به تو می‌سپارم.

شرح

مقصود از ثابت ماندن بر طاعت حضرت ولی امر - صلوات الله علیه - ثابت ماندن بر طاعت رسول خدا و ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - است؛ زیرا امام زمان - علیه السلام - در ظاهر نیست که امر یا نهی فرماید. و هر شیعه‌ای که در زمان غیبت عمل به وظیفه کند و به تطهیر نفس بپردازد، به نسبت کوشش خود مورد اشرف خاص امام زمان - صلوات الله علیه - قرار می‌گیرد؛ چه خود آن اشرف را بفهمد یا نفهمد.

این فقیر بارها در مباحث و دروسی که برای دوستان داشته‌ام گفتم: بالاترین آرزوی هر شیعه پاک و خالصی، زیارت وجه الله یعنی طلعت نازنین ولی عصر - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین - است؛ و شکی در این نیست. لکن باید توجه داشت به اینکه مهم‌تر از زیارت حضرت، راضی بودن

آن مولای عالم از ما است؛ و بالاترین مقام برای یک شیعه همان است. مسأله زیارت و تشریف را با همه عشق و شوری که نسبت بدان داریم باید به خودشان بسپاریم، چنانکه در همین دعاء در فرازهایی که اکنون به شرح آن اشتغال داریم خواندیم: «و أفوض اموری کلّها اليك».

مرحوم والد - قدس الله نفسه الزكيّة - که از کبار اولیاء و علماء بود، سرگذشت یک تائب را (کسی که توبه کرده بود و داستان مفصلی داشت) برایم نقل فرمود. اجمال آن تفصیل این بود: فردی از شیعیان پس از عمری ارتکاب به معاصی و حب ریاست متنبّه می‌گردد و توبه می‌کند، البته توبه او توبه حقیقتی بوده؛ و پس از مختصر سرگردانی، به خدمت حضرت خاتم‌السفرء الالهین - صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین - شرفیاب می‌گردد بدون اینکه حضرتش را بشناسد. امام - علیه السلام - نشانی یکی از علماء ربّانی آن زمان را به او مرحمت می‌فرماید و او را روانه خانه آن عالم می‌سازد. شخص تائب آن عالم را پیدا می‌کند و پس از چند روز حشر و نشر و رفت و آمد، آن عالم از قرائن درمی‌یابد که این شاگرد فرستاده امام زمان - علیه السلام - است، توضیحی به او نمی‌دهد؛ می‌گوید: اگر آن آقا را (آقائی که نشانی مرا به تو داده) ملاقات کردی بگو استادم سلام رساند و گفت: من می‌توانم به خدمت شما شرفیاب شوم؟

پس از آن گفت‌وگو با فاصله کم یا زیاد، شاگرد، امام - علیه السلام - را می‌بیند، البته بدون اینکه بشناسد؛ و پیام استاد را به عرض مبارک می‌رساند؛

امام - علیه السلام - قریب به این مضامین می فرمایند: به او بگو ما از تو راضی هستیم، ولی فعلاً صلاح نیست تو مرا ببینی.

مسأله زیارت حضرت در طول غیبت کبری برای هزاران نفر اتفاق افتاده ولی همگی حساب و کتاب دقیقی داشته و مانند کارهای روزمره دنیای ما نیست که روی آن نظر بدهیم. اصل همان ثابت بودن بر طاعت حضرت ولی امر - صلوات الله علیه - است که در اول این فرازها خواندیم «و ثبتنی علی طاعة ولی امرک».

و همان گونه که پیشتر اشاره شد، اشراف خاص امام زمان - صلوات الله علیه - فقط با اطاعت از دستورهای رسول اکرم و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - حاصل می گردد؛ چه این اشراف را بفهمیم یا نفهمیم:

گفتم به کام وصلت خواهم رسید روزی

گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

رزق معنوی هم در همان جا است. فافهم.

با دقت در این فرازها معلوم می شود که پاره‌ای سخنان زائد که بعضی تفوه به آنها می کنند ممنوع و قدغن اعلام گردیده است، هر چند از روی محبت باشد. مانند اینکه: امام زمان - علیه السلام - چرا ظهور نمی کند؟ مگر نگفتند:

زمین وقتی پر از ظلم و جور شد حضرتش ظهور می کند؟ امام زمان در کدام

منطقه زندگی می کند؟ آیا امام زمان - علیه السلام - همسر و فرزندان دارد؟

شیعه منتظر باید از این قبیل سخنان بی فائده و بی مورد اجتناب کند؛

چیزی که خدا آنرا مکتوم داشته و پرده بر آن کشیده، خلاف خضوع عبودیت است بندگان در مورد آن سخنی گویند؛ «و لا البحت عمّا کتمت» اشاره به همان است.

منتظر، عوض این قبیل سخنان، باید امام - علیه السلام - را دعا کند؛ به دعاهایی که از خود معصومین - علیهم السلام - به ما رسیده. ادعیه غیبت امام علیه السلام هر کدام یک دریای نور است؛ اسرار توحید و رموز ولایت و صدها نکته اخلاقی و عرفانی و اصول سیر و سلوک در این دعاها مستتر و مندرج است؛ شیعه و یک منتظر واقعی باید از این ادعیه بهره یابد؛ با تعمق در مضامین آنها بنگرد؛ آخر این همه دستور که در زمان غیبت به ما داده شده، این دعا را بخوانید، فلان عمل انجام دهید - نعوذ بالله - بی جهت و بی حکمت نیست، منتظر باید با پاکی و تقوی به اسرار این دستورها برسد. این اسرار از عقل من و امثال من خارج است. - رزقنا الله تعالی - و اگر نرسید تعبداً قبول کند و عمل نماید.

دخالت‌های غیر عالمانه در مسائل امام زمان - علیه السلام - و عوامانه ساختن و مبتذل نمودن آنها حرام است.

ما در این باره درد دل بسیار داریم و در اینجا نمی‌توانیم همه آنها را مطرح سازیم؛ فقط اجمالاً عرض می‌کنیم: همان‌گونه که پیش از این هم اشاره کردیم؛ در طول غیبت کبری، هزاران نفر امام زمان - علیه السلام - را رؤیت نموده‌اند و شکی در این نیست؛ لکن این دلیل نمی‌شود بر این که ما سخن هر

صاحب ادعایی را بپذیریم؛ و - نعوذ بالله - امام زمان دیدن را بی در و پیکر قلمداد کنیم؛ گاهی شنیده می شود که در مورد فردی، خیلی آسان می گویند: او رابطه مستقیم با آقا دارد! و اینجا است که دکانها باز می شود و عده ای مطرح می شوند. خدا را شاهد و گواه می گیرم که روی سخن با شخص خاص یا گروه خاصی ندارم. من به عنوان یک برادر دلسوز و یک طلبه بی مقدار هشدار می دهم به آن کسانی که از عشق مردم به ساحت مقدسه امام زمان - روحی فداه - سوء استفاده می کنند؛ به فضل الهی یقین دارم به اینکه اگر کسی عالماً و عامداً از عشق مردم به امام - علیه السلام - سوء استفاده کند؛ و حرفهای بزرگتر از دهان خود زند و در مسائلی که بوئی از حقیقت آنها نیافته دخالت کند، نزد امام زمان روسیاه بوده و حضرتش از او ناراضی است. اکنون پس از این هشدار لحظاتی با خود خلوت کنید و از خودتان بپرسید: آیا سلطنت عالم از آن ما باشد ولی امام زمان - علیه السلام - از ما ناراضی باشد، سودی دارد؟ تا چه رسد به چند آفرین و احسن یا منافی ناپایدار و زودگذر؛ عاقل را اشارتی کافی است. واللّٰه یقول الحق و هو یتهدی السّبیل.

یک نکته نحوی

در آنجا می گوید: «وَ أَفُوضُ اموری کلّها الیک» در نسخ تصحیح شده (افوض) مرفوع نوشته شده. در اینصورت (واو) در (و افوض) باید واو استیناف محسوب گردد. فقیر عرض می کند: بعید نیست که واو، واو عطف

باشد و (افوض) عطف به (لا احب) شود؛ و در این صورت (افوض) منصوب خوانده می شود.

اصل

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِينِي وَلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذًا الْأَمْرِمَعَ عِلْمِي بِأَنَّ لَكَ
السُّلْطَانَ وَالْقُدْرَةَ وَالْبُرْهَانَ وَالْحُجَّةَ وَالْمَشِيَّةَ وَالْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ فَافْعَلْ ذَلِكَ بِي وَ
بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ وَاضِحِ
الدَّلَالَةِ هَادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ شَافِيًا مِنَ الْجَهَالَةِ أَبْرَزُ يَا رَبِّ مُشَاهِدَتَهُ وَتَبَّتْ
قَوَاعِدُهُ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَيْتِهِ وَاقْتَنَا بِخِدْمَتِهِ وَتَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَاحْشُرْنَا
فِي زُمْرَتِهِ

ترجمه: خدایا از تو می خواهم ولی امرت را به من بنمایانی آشکارا؛ در حالیکه امرش نافذ است؛ با اینکه می دانم تسلط و قدرت و برهان و حجت (دلیل) و اراده و حرکت و نیرو مخصوص تو است. پس این دیدار را نصیب من و همه مؤمنان بگردان؛ تا ولی امرت را - صلوات تو بر او باد - با گفتار آشکار و راهنمایی واضح و روشن بینیم؛ در حالی که هدایت کننده از گمراهی و شفاعت از نادانی است. ای پروردگار من مشاهده او را آشکار و علنی گردان؛ و پایه های حکومت و کارش را استوار کن؛ و ما را از کسانی قرار دهد

که چشمشان به دیدار او روشن گردد؛ و ما را به خدمتش پایدار فرما؛ و ما را بر کیش او بمیران؛ و در گروه او محشور بدار.

شرح

در اینجا دعا کننده دیدار خصوصی امام - علیه السلام - را از خدا نمی خواهد؛ بلکه ظهور حضرتش را مسألت می دارد؛ و جمله های: (ظاهراً نافذ الأمر) و (ابریز یا رب مشاهدته و ثبت قواعد) این مفهوم را می رسانند. و اما آنجا که می گوید: (مع علمی بان لك السلطان و القدرة و البرهان و الحجّة و المشیة و الحول و القوة) نکات بسیار باریک و اسرار فراوان در جملات هست که البته من و امثال من نصیبی از آن اسرار نداریم. در عین روسیاهی دو وجه در تفسیر این جمله به خاطر فاطر رسیده که به عرض می رسد:

الف - اینکه این جمله ها مربوط به همان زمان دعا کردن باشد: یعنی خدایا من ظهور امام - صلوات الله علیه - را از تو می خواهم و حاجت به این بزرگی از درگاہت مسألت می دارم، به این خاطر است که تو را خدای قادر و فعال مایشاء می دانم؛ و می دانم هیچ تحولی، حرکتی و امری در عالم بی اراده تو صورت نگیرد؛ و تو اختیار هستی و زمام همه امور را در دست پر قدرت خود داری، یکی از امور عالم، ظهور آن حضرت است و آن بی مشیت تو حاصل نشود. مانند اینکه کسی بگوید: خدایا من از تو آمرزش می طلبم چون می دانم

تو مهربانی و رحمان و رحیم هستی.

ب - اینکه این قسمت از دعا مربوط به هنگام ظهور حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - و زمان رؤیت آن عزیز خدا باشد: یعنی خدایا، آن هنگامی که من امام - علیه السلام - را زیارت می‌کنم، به من توفیق مرحمت فرما که نور آن حضرت، به خاطر ضعف بشری که من دارم، مرا از دیگر انوار (که آن انوار نیز جدا از نور حضرتش نیست) غافل نسازد. فافهم و تأمل:

هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار

هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش

در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار

کرده‌ام خاطر خود را به تمنای تو خوش

در بیابان طلب گرچه ز هر سو خطر است

می‌رود حافظ بی دل به توالی تو خوش

اصل

اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَ ذَرَأْتَ وَ بَرَأْتَ وَ أَنْشَأْتَ وَ صَوَّرْتَ وَ أَحْفَظْهُ

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ مِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ

الَّذِي لَا يَضِيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَ أَحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَ وَصِيَّ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

السَّلَامُ

ترجمه: خدایا او را پناه ده از شر هر چیزی که آفریده‌ای و زیاد و منتشر ساخته‌ای) و (ایجاد کرده‌ای) و پدید آورده‌ای و صورت ساخته‌ای؛ و او را نگاه دار از پیش رو و پشت سر و راست و چپ و زیر قدمهایش؛ با آن حفظت که هر کس را با آن حفظ کنی، ضایع نگردد. و حفظ کن درباره او رسالت و وصی رسالت را - سلام بر او و خاندانش.

شرح

«واحفظ فیه رسولک و وصی رسولک» حفظ کن درباره او رسالت و وصی رسالت را؛ این تعبیر، تعبیر خاصی است؛ و شاید مفاهیم زیادی داشته باشد؛ یک مفهوم که به نظر قاصر می‌رسد شاید چنین باشد: یعنی با ظهور امام - علیه السلام - و حکومتش در روی زمین و غلبه آن حضرت بر ظالمان و جباران روزگار، گفته‌های رسول اکرم و امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهما و آلهما - درباره حضرت صاحب الامر - علیه السلام - ظهور و مصداق پیدا می‌کند. و آن همه اخبار و احادیث که در باره امام - علیه السلام - و حکومتش وارد شده، عینیت می‌یابد؛ در نتیجه وجهه رسول اکرم و امیرالمؤمنین در نظر جهانیان حفظ می‌گردد؛ و آن دسته از دشمنان و کفار یا مسلمانان بریده از اهل بیت - صلوات الله علیهم - که پیوسته شماتت منتظران را می‌کردند و می‌گفتند: «متی هذا الوعد ان کنتم صادقین» می‌بینند که همگی این گفتارها جز صدق و حق نبوده است.

اصل

اللَّهُمَّ وَ مَدِّ فِي عُمُرِهِ وَ زِدْ فِي أَجَلِهِ وَ أَعِنُّهُ عَلَى مَا وَلَّيْتَهُ وَ اسْتَرْعَيْتَهُ وَ زِدْ فِي
 كَرَامَتِكَ لَهُ فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمُهْدِي وَالْقَائِمُ الْمُهْتَدِي وَ الطَّاهِرُ التَّقِيُّ الزَّكِيُّ النَّقِيُّ
 الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ الصَّابِرُ الشَّكُورُ الْمُجْتَهِدُ اللَّهُمَّ وَ لَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطَوْلِ الْأَمَدِ
 فِي غَيْبَتِهِ وَ انْقِطَاعِ خَبَرِهِ عَنَّا وَ لَا تُنْسِنَا ذِكْرَهُ وَ انْتِظَارَهُ وَ الْأَيْمَانَ بِهِ وَ قُوَّةَ الْيَقِينِ
 فِي ظُهُورِهِ وَ الدُّعَاءَ لَهُ وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يَقْنَطُنَا طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ قِيَامِهِ وَ
 يَكُونَ يَقِينُنَا فِي ذَلِكَ كَيْقِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ
 مِنْ وَحْيِكَ وَ تَنْزِيلِكَ فَقَوِّ قُلُوبَنَا عَلَى الْأَيْمَانَ بِهِ حَتَّى تَسْلُكَ بِنَا عَلَى يَدَيْهِ
 مِنْهَاجَ الْهُدَى وَ الْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى وَ الطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى وَ قَوِّنَا عَلَى طَاعَتِهِ وَ تَبَتُّنَا
 عَلَى مُتَابَعَتِهِ وَ اجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ الرَّاظِينَ بِفِعْلِهِ وَ لَا تَسْلُبْنَا
 ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَ لَا عِنْدَ وَ فَاتِنَا حَتَّى تَتَوَفَّأَنَا وَ نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ لَا شَاكِينَ وَ لَا
 نَاكِبِينَ وَ لَا مُرْتَابِينَ وَ لَا مُكَذِّبِينَ

ترجمه: خدایا عمرش را طولانی گردان، و در مدتش بیفزای، و او را یاری ده بر
 آنچه ولایتش را به او داده‌ای و تحت رعایتش گذاشته‌ای؛ و کرامت را برایش
 افزون فرما؛ زیرا اوست راهبر و رهباب و قائم و استوار بر هدایت و پاک و با
 تقوی و پاکیزه و خالص و دوستدار و پسندیده و شکیبیا و شاکر و کوشا؛ خدایا

یقینمان را از ما مگیر به واسطه طول مدت در غیبت او و انقطاع خبرش از ما، و فراموشمان مگردان یادش را، و انتظار او و ایمان به حضرتش را و قوت یقین به ظهورش و دعا و رحمت و درودمان را برایش، تا طولانی بودن غیبت او ما را از قیامش نومید نگرداند، و یقینمان درباره آن همانند یقینمان باشد درباره قیام پیامبرت - رحمت و درود تو بر او و خاندانش باد - و آنچه از وحی و تنزیل از جانب خدا آورده است، پس دل‌های ما را برای ایمان به حضرتش نیرومند گردان؛ تا راهمان ببری به دست او بر طریق آشکار هدایت و شاهراه حق و طریقه میانه دین؛ و ما را برای اطاعت او نیرومند فرما؛ و بر پیروی از او پایدارمان بدار، و ما را در گروه و یاران و انصارش و خوشنودان به کار او قرار ده؛ و این توفیق و عقیده را از ما مگیر، نه در زندگی ما و نه به هنگام مرگمان، تا ما را بر این عقیده بمیرانی؛ در حالی که شک‌کننده و پیمان‌شکن و اهل ریب و تکذیب نیستیم.

شرح

آنجا می‌گوید: «حتی تسلک بنا علی یدیہ منہاج الہدی» تا آخر؛ نحو یون گفته‌اند: (حتی) برای انتهاء غایت است. در اینجا می‌توان دو غایت حسی و معنوی برای حتی تصور نمود:

الف - یعنی ذکر و انتظار امام - علیه السلام - را از یادمان مبر؛ و یقین به قیام حضرتش را به ما مرحمت فرما؛ و ایمان ما را به آن حضرت نیرومند گردان تا

هنگامی که امام ظهور کند و تو ای خدا به دست مبارک او ما را در شاهراه هدایت قرار دهی؛ و این همان غایت حسی است.

ب - و شاید مقصود این باشد که این مواهب را (که در بالا گفته شد) به ما مرحمت کن و ایمان به امام - علیه السلام - را در ما نیرومند گردان تا در اثر این سابقه ایمان و یقین، لیاقت و استحقاق رفتن راه آن حضرت را پیدا کنیم؛ این است معنای غایت معنوی و باطنی.

اصل

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ أَيْدُهُ بِالنَّصْرِ وَ أَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَ أَخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَ دَمِّدْ عَلَيَّ
 مَنْ نَصَبَ لَهُ وَ كَذَّبَ بِهِ وَ أَظْهَرَ بِهِ الْحَقَّ وَ أَمَّتْ بِهِ الْجُورَ وَ اسْتَنْقَذَ بِهِ عِبَادَكَ
 الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الذُّلِّ وَ انْعَشَ بِهِ الْبِلَادَ وَ اقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَ اقْصِمْ بِهِ رُؤُوسَ
 الضَّلَالَةِ وَ ذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ وَ الْكَافِرِينَ وَ أَبْرِ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَ النَّاكِثِينَ وَ جَمِيعَ
 الْمُخَالِفِينَ وَ الْمُتَلَحِّدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ سَهْلِهَا وَ
 جَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدَعُ مِنْهُمْ دِيَاراً وَ لَا تُبْقِيَ آثَاراً طَهَّرَ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَ أَشْفِ مِنْهُمْ
 صُدُورَ عِبَادِكَ

ترجمه: خدایا در فرجش تعجیل فرما؛ و او را به یاری خود مؤید بدار؛ و یاری کن یاری کنندگانش را؛ و واگذار و اگذارانش را؛ و هلاک کن هرکس را که

با او دشمنی ورزد و او را تکذیب نماید، و آشکار گردان به وسیله او حق را، و بمیران با او ستم و بیداد را؛ و رهایی بخش بندگان مؤمنت را به وسیله او از خواری؛ زنده کن با او بلاد را؛ و بکش به دست او جبّاران کفر را، و نابود گردان به دست او سران گمراهی را، و خوار گردان با او جبّاران و کافران را؛ و هلاک گردان به دست او منافقان و پیمان شکنان و همه مخالفان و ملحدان را در مشارق زمین و مغاریش و در خشکی و دریا و دشت و کوهستانش تا دیاری از آنان نگذاری (از بلاء خود نرهانی) و آثاری از آنها بر جای نهدی، بلاد را از آنان پاک گردان؛ و سینه‌های بندگانت را از بابت آنها شفا ده.

شرح

تمام این جمله‌ها در عین اینکه دعاء است؛ اشاره به اموری است که تنها با ظهور حضرت صاحب‌الأمر - صلوات الله علیه و علی آبائه الطّاهرین - به روی زمین تحقق می‌یابد؛ در مورد امام - علیه‌السلام - اخبار فراوان این مضمون را متضمّن هستند: «یملأ الله به الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» یا آنجا که قرآن می‌فرماید: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون»^(۱۴) یعنی: اوست که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آنها را بر همه دینها غالب و پیروز گرداند گرچه مشرکان کراهت داشته باشند. این امر عظیم جز به ظهور آن امام عظیم‌الشان

هرگز تحقق نیابد.

ابوبصیر گوید: از حضرت صادق - علیه السلام - تفسیر آیه شریفه «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق - تا آخر» را پرسیدم؛ آن حضرت فرمود: سوگند به خدا تاویل این آیه نازل نشده، گفتم: قربانت گردم کی تاویل آن نازل گردد؟ فرمود: وقتی که قائم - علیه السلام - قیام کند اگر خداوند تعالی بخواهد (۱۵).

یک نکته لطیف

حدیثی از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل شده که فرمود: «جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً» یعنی زمین برایم مسجد و پاک کننده قرار داده شده است؛ این حدیث مشهور است و فقهاء عظام - اعلی الله کلماتهم - استفاده فقهی از آن برده اند؛ بعید نیست که در این کلام معجز نظام اشاره ای به معنای آیه شریفه «لیُظْهَرَه عَلَی الدِّینِ کَلَه» باشد؛ یعنی با ظهور حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - همه زمین مسجد و عبادتگاه و محل ظهور عدل و رحمت الهی گردد؛ و کفر و عناد و بیدادگری از بسیط زمین رخت بریندد.

۱۵- حدیث در کتاب «المحجّة فی ما نزل فی القائم الحجّة» صلوات الله علیه - تألیف علامه بزرگ سید هاشم بحرانی ص ۲۲۶ آمده؛ و اینکه می فرماید: سوگند به خدا تاویل این آیه نازل نشده؛ شاید مقصود این باشد که وقت تاویل نرسیده یا تحقق نیافته.

اصل

وَجَدُّ بِهِ مَا امْتَحَىٰ مِنْ دِينِكَ وَأَصْلِحْ بِهِ مَا بَدَّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَغَيْرَ مِنْ سُنَّتِكَ
 حَتَّىٰ يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَ عَلَىٰ يَدَيْهِ غَضًّا جَدِيدًا صَحِيحًا لَا عِوَجَ فِيهِ وَلَا بِدْعَةَ مَعَهُ
 حَتَّىٰ تُطْفِئَ بِعَدْلِهِ نيرانَ الْكافِرِينَ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ
 ارْتَضَيْتَهُ لِنَصْرِ دِينِكَ ۚ اصْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ وَ عَصَمْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَ بَرَّأْتَهُ مِنَ
 الْعُيُوبِ وَ أَطْلَعْتَهُ عَلَى الْغُيُوبِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَ طَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَ نَقَّيْتَهُ مِنَ
 الدَّنَسِ اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آبَائِهِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَ عَلَىٰ شَيْعَتِهِ الْمُتَجَبِّينَ وَ
 بَلِّغْهُمْ مِنْ أَمَانِهِمْ مَا يَأْمُلُونَ وَ اجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصًا مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَ شُبُهَةٍ وَ رِيَاءٍ
 وَ سُمْعَةٍ حَتَّىٰ لَا تُرِيدَ بِهِ غَيْرَكَ وَ لَا نَطْلُبَ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ

ترجمه: و تازه کن بوسیله او (امام علیه السلام) آن بخشی را از دینت که محو
 گردیده؛ و اصلاح فرما با او آنچه را که تبدیل شده از حکمت و تغییر یافته از
 سنتت؛ تا دینت به وسیله و به دست او تر و تازه و صحیح و جدید گردد که نه
 کجی در آن باشد و نه بدعتی همراه آن بماند؛ تا خاموش کنی به عدل او
 آتش های کافران را؛ زیرا او بنده توست بنده ای که او را خاص خود فرمودی،
 و او را برای یاری دینت پسندیدی، و به علمت او را برگزیدی، و معصوم از
 گناهش کردی، و از عیبها دورش داشتی، و او را بر نهانها و غیبها آگاه ساختی،
 و بر او انعام فرمودی، و از زشتیها پاکش نمودی و از آلودگی و پلیدی

نگاهش داشتی؛ خدایا، پس رحمت فرست بر او و پدرانش که امامان پاکند؛ و بر شیعیان برگزیده‌اش، و آنان را به آرزوهایش برسان، و خالص گردان آنرا از ما (آن عقیده را که باعث دعا کردن ما شده؛ یا خود دعا کردن ما را) از هر شک و شبهه و ریا و سمعه و تظاهر تا اراده نکنیم با آن غیر تو را، و نخواهیم بدان جز تو را.

شرح

در این بخش از دعا می‌خوانیم: «واطلعتہ علی الغیوب» یعنی خدایا تو امام زمان - علیه السلام - را بر غیب‌ها آگاه ساختی؛ در قرآن کریم آیات متعددی علم غیب را مخصوص حضرت حق - جلّت عظمتہ - کرده و از غیر او سلب می‌نماید؛ این یک اصل مسلم و صحیحی است که هیچ مسلمانی در آن شک ندارد؛ لکن صحبت در فهم صحیح آن آیات است؛ کج فهمی در قرآن و جمود بر ظاهر آیات، و نظر تنگی در فهم معارف الهیّه باعث خسران دنیا و آخرت است؛ اکنون باید دید آیا این آیات با امثال این جمله‌ها «واطلعتہ علی الغیوب» یا با جمله «وارتضاکم لغیبہ» که در زیارت جامعه کبیر آمده و مانند اینها منافات دارد؟ در اینجا چند مطلب اساسی ارکان این بحث را تشکیل می‌دهد:

الف: چند نمونه از آیاتی که نفی علم غیب از غیر خدا می‌کند.

ب: آیاتی که گروهی را از نفی علم غیب استثناء نموده.

ج: اقوال مفسرین

د: معنای اختصاص علم غیب به خداوند چیست؟

ه: آیا خداوند ائمه طاهرین را هم مانند پیامبران بر غیب مطلع می‌سازد؟

چند نمونه از آیاتی که نفی علم غیب از غیر خداوند می‌کند

۱- وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ. [انعام: ۵۹]

ترجمه: نزد اوست گنج‌های غیب که جز او کسی علم به آنها ندارد.

۲- قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ. [نمل: ۶۵]

ترجمه: بگو در آسمانها و زمین غیب را جز خدا نمی‌داند.

آیاتی که گروهی را از نفی علم غیب استثناء می‌کند

۱- وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْهِرَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ

[آل عمران: ۱۷۹]

ترجمه: خدا شما را بر غیب مطلع نمی‌سازد؛ لکن بر می‌گزیند از

فرستادگانش هر که را که بخواهد.

۲- عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ

[جن: ۲۶ و ۲۷]

ترجمه: خدا دانای غیب است؛ پس کسی را بر غیب خود مطلع نسازد مگر

پیامبری را که برای آگاه نمودن از غیب بپسندد.

اقوال مفسرین:

در میان آیات مربوط به غیب شاید بتوان گفت که این آیه (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً) و آیه بعدی آن بیشترین بحث یا بزرگترین معرکه بحث علمی را در بین مفسرین از شیعه و سنی برپا نموده است.

گفتار زمخشری

زمخشری در تفسیر آیه شریفه می گوید:

«و فی هذا ابطال الکرامات؛ لأنّ الذین تضاف الیهن و ان كانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل، و قد خصّ الله الرسل من بین المرتضین بالإطلاع علی الغیب (۱۶)».

ترجمه: و این دلیل، کرامات را باطل می گرداند، زیرا کسانی که کرامات به آنها نسبت داده می شود اگر چه اولیاء مرتضین (اولیائی که خدا آنها را پسندیده و از آنها راضی است) هستند لکن پیامبر نیستند؛ و خدا تنها پیامبران را از میان مرتضین مخصوص اطلاع بر غیب قرار داده است.

اعتراض بر این سخن بسیار شده؛ ناصرالدین احمد بن منیر اسکندری مالکی در کتاب (الإتصاف فیما تضمنه الکشاف من الإعتزال) گفته: «ادّعی عامّاً و استدللّ خاصّاً، فانّ دعواه ابطال الکرامات بجميع انواعها، و المدلول علیه بالآیه ابطال الوئی علی الغیب خاصّة».

مضمون اعتراض این است که آیه ناظر به مطلب خاصی است؛ زمخشری آن را دلیل ابطال همه کرامت‌ها گرفته است؛ کرامت که منحصر در علم غیب نیست.

البته باید دانست که زمخشری «در میان دعوا نرخ طی کرده است» زیرا اکثر معتزله که زمخشری خود از آنها است؛ قائل به بطلان کرامات هستند؛ تفتازانی در شرح مقاصد گفته: «و ذهب جمهور المسلمین الی جواز کرامة الأولیاء^(۱۷)؛ و منعه اکثر المعتزلة» یعنی همه مسلمانان عقیده بر جواز صدور کرامت از اولیاء دارند، و بیشتر معتزله آن را ممتنع دانسته‌اند.

آلوسی که از مشاهیر علماء اهل سنت است می‌گوید: اکثر اهل سنت بر این عقیده هستند که ولی، به کرامت، از غیب آگاهی^(۱۸) یابد.

ابن حجر عسقلانی در شرح حدیث مشهور «ما زال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فکنت سمعه الذی یسمع به الخ» از ابن عطاء سکندری که از بزرگان علماء و عرفاء اهل سنت است نقل می‌کند که او گفته: «و فیه دلالة علی جواز اطلاع الولی علی المغیبات باطلاع الله تعالی له، و لا یمنع من ذلك ظاهر قوله تعالی (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول) فانه لا یمنع دخول بعض اتباعه معه بالتبعیة، لصدق قولنا: ما دخل علی

۱۷- شرح مقاصد ط ترکیه ۲/۲۰۳.

۱۸- روح المعانی ۲۷/۹۷.

الملك اليوم إلا الوزير، و من المعلوم أنه دخل معه بعض خدمه (۱۹)».

ترجمه: این حدیث دلالت دارد بر امکان مطلع شدن ولی از غیب، به یاری و اذن خداوند متعال، و این منافات با ظاهر گفتار خدای تعالی (عالم الغیب الخ) ندارد، زیرا ما اگر بگوئیم؛ امروز جز وزیر کسی به حضور شاه نرسید؛ راست گفته‌ایم؛ در صورتی که می‌دانیم برخی از خادمان وزیر به هنگام وارد شدن وی به حضور شاه همراهش بوده‌اند.

گفتار فخر رازی

فخر رازی می‌گوید: مقصود از غیب در آیه شریفه (فلا یظهر علی غیبه) یک غیب است که آن روز قیامت باشد؛ و مؤید این سخن آیه قبلی است که در مورد قیامت است؛ و آیه دلالت نمی‌کند بر اینکه غیر رسل هیچ غیبی را ندانند، سپس می‌گوید: «و اعلم أنه لا بدّ من القطع بأنه لیس مراد الله من هذه الآیة أن لا یطلع أحداً علی شیئی من المغیبات إلا الرّسل؛ و الذی یدلّ علیه وجوه:

احدها: أنه ثبت بالأخبار القریبة من التواتر أن شقاً و سطيحاً كانا کاهنین یخبران بظهور نبینا محمد - صلی الله علیه [و آله] و سلّم - قبل زمان ظهوره؛ و كانا فی العرب مشهورین بهذا النوع من العلم؛ حتی رجع الیهما کسری فی تعرّف أخبار رسولنا محمد - صلی الله علیه [و آله] و سلّم، فثبت أن الله تعالی قد یطلع

غير الرّسل على شيئي من الغيب.

و ثانيها: أنّ جميع أرباب الملل و الأديان مطبقون على صحّة علم التّعبير و أنّ المعبر قد يخبر عن وقوع الوقائع الآتية في المستقبل و يكون صادقاً فيه.
و ثالثها: أنّ الكاهنة البغدادية التي نقلها السّليمان سنجرين ملك شاه من بغداد الى خراسان و سأها عن الأحوال الآتية في المستقبل؛ فذكرت اشياء ثمّ إنها وقعت على وفق كلامها.

قال مصنّف الكتاب ختم الله له بالحسنى: و أنا قد رأيت أناساً محققين في علوم الكلام و الحكمة حكوا عنها أنّها أخبرت عن الأشياء إخباراً على سبيل التّفصيل و جاءت تلك الوقائع على وفق خبرها؛ و بالغ ابوالبركات في كتاب المعبر في شرح حالها؛ و قال: لقد تفحصت عن حالها مدّة ثلاثين سنة حتى تيقنت أنّها تخبر عن المغيّبات إخباراً مطابقاً.

و رابعها: أنّنا نشاهد في أصحاب الإلهامات الصّادقة و ليس هذا مختصاً بالأولياء بل قد يوجد في السّحرة أيضاً من يكون كذلك؛ و نرى الإنسان الذي يكون سهم الغيب على درجة طالعه يكون كذلك في كثير من أخباره؛ و إن كان قد يكذب أيضاً في أكثر تلك الأخبار؛ و نرى الأحكام النّجومية قد تكون مطابقةً موافقةً للأمور؛ و إن كانوا قد يكذبون في كثير منها؛ و إذا كان ذلك مشاهداً محسوساً فالقول بأنّ القرآن يدلّ على خلافه ممّا يجرّ الطّعن الى القرآن و ذلك باطل؛ فعلمنا أنّ التّأويل الصحيح ما ذكرناه (٢٠)».

ترجمه: بدان حقیقت این است باید قطع کرد به اینکه مقصود خدا از این آیه این نیست که احدی را جز پیامبران بر هیچ چیزی از غیب مطلع نمی سازد؛ و چندین وجه بر این گفته ما دلالت دارد:

اول: اینکه با اخبار نزدیک به متواتر ثابت شده «شق و سطيح» دو کاهن بودند؛ و از ظهور پیامبر ما حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - خبر می دادند پیش از آنکه زمان ظهور آن حضرت فرا رسیده باشد؛ و این دو نفر در میان عرب به این نوع از دانش مشهور بودند؛ تا جائیکه کسری در شناخت و به دست آوردن اخبار پیامبران حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - به آن دو مراجعه کرد؛ پس ثابت شد که خدای تعالی غیر پیامبران را نیز بر چیزی از غیب مطلع می گرداند.

دوم: پیروان همه ادیان همگی علم تعبیر را صحیح می دانند؛ و معبر گاهی از وقوع حوادثی در آینده خبر می دهد و صدق گفتارش آشکار می شود.

سوم: اینکه زن کاهنه بغدادی را که سلطان سنجر بن ملک شاه با خود به خراسان برد و از احوال و حوادث آینده از وی پرسید؛ آن زن از مسائل و حوادثی خبر داد، سپس آنها بر وفق گفته او به وقوع پیوست.

مصنف این کتاب - که خدا عاقبت او را نیکو گرداند - می گوید: من مردمان محقق در علوم کلام و حکمت را دیدم که گفتند: آن زن بغدادی از چیزهایی به تفصیل خبر داد و وقایعی را که ذکر کرده بود بر وفق کلامش واقع شد؛ و

ابوالبرکات^(۲۱) در شرح حال آن زن در کتاب «المعتبر» سخن بسیار گفته؛ و

۲۱- هبة الله بن علی بن ملکا البلدی مکنی به ابوالبرکات و ملقب به اوحد الزمان از بزرگان فلاسفه و اطباء بوده و در بغداد سکونت می‌کرده؛ ظهیرالدین بیهقی او را فیلسوف العراقین خوانده؛ ابوالبرکات یهودی بوده و در برهه‌ای از عمرش اسلام آورده تاریخ وفاتش را ۵۴۷ و بعضی ۵۶۰ ه.ق. گفته‌اند کتاب «المعتبر» او در ۳ جلد در هند چاپ شده و نسخ آن بسیار کم است؛ گروهی از مؤلفین به جای المعتبر؛ کتاب «التعبیر» نوشته‌اند و این نشان می‌دهد که کتاب را ندیده بودند و در نقل‌هائی که از این کتاب می‌شده نساخ یا خود مؤلفین این تصحیف را به وجود آوردند.

- در جلد ۲ صفحه ۴۳۳ و ۴۳۴ کتاب المعتبر ط هند گفته: «و علائق النفوس بالأبدان قد تكون علی ما قیل غالباً قاهرة للنفس؛ معرفة لها فی شغل البدن و ما يتبعه حتى تضعف ارادتها و رؤيتها و تتبع ارادتها طباعها؛ و قد تكون العلاقة ضعيفة لا تملك من النفس الا القليل من وسعها حتى تستولى الإرادة و الرؤیة علی الطباع فی مثلها؛ فاذا كانت قوة الأولى ضعيفة ضيقة الوسع مع غرقها فی علاقتها صار الإنسان الذی هی نفسه كالبهيمية فی عدم الرؤیة و ضعفها؛ و اذا كانت الثانية قوية واسعة كان الإنسان الذی هی نفسه كالمملك فی قوته و قدرته بحسب ارادته و مقتضى رؤيته؛ كما نرى من الناس من رؤيته و افكاره - و ان قويت - منصرفه الى احوال بدنه و دواعيه؛ لا تنفذ فيها و لا تنجذب الا اليها؛ و متى جذبت الى امر عقلي و تفكر نظري نبت عنه و ائثنت بأيسر دواعيها؛ فلا تستبعدن من هذا القياس ان تكون من النفوس نفس تملك رؤيتها و طباعها و تتحكم عليه حتى تنشى بمشيئتها الى رؤيتها و تتوجه بوسعها الى ارادتها و تصرف طباعها فيما تشاء بالرؤیة؛ فتفعل فی اجسام اخرى فعلاً يقارب فعلها فی البدن المخصوص بها صلاحاً او فساداً؛ كما تفعل اصابة العين فی اجسام اخرى من شق اراضی و تفجير عيون و هدم جبال و اسوار مما تحكى امثالها؛ الا ترى ان من النفوس ماله بفطرته من الحكمة العزیزية ما تصدق به احكامه و تخلص انظاده و تهتدى الى ما لا نسبة له الى ما علمه معلمه؛ و كيف تنفذ فی ذلك بغير كلفة و لا مهل؛ بل تهتدى بقدر ما تنظر؛ فلا تضل و لا تتحیر؟

و المرأة العمياء التي رأيناها فی بغداد و تكررت مشاهدتنا لها مذ مدة مديدة قدرها ما يقارب ثلاثين سنة و هي علی ذلك الى الآن؛ تعرض عليها الخبايا فتدلّ عليها بأنواعها و اشكالها و

گفته؛ من سی سال از حال او تفحص نمودم تا یقین کردم به اینکه او به گونهٔ مطابق با واقع از غیب خبر می‌دهد.

چهارم: اینکه ما در میان صاحبان الهامات راستین کسانی را می‌بینیم که گفته‌های صحیح و مطابق با واقع دارند؛ و این مخصوص اولیاء نیست بلکه در میان ساحران^(۲۲) نیز کسانی پیدا می‌شوند که اخبار صادق‌های دارند؛ و

ادامه از صفحهٔ قبل ...

مقادیرها و اعدادها؛ غریبها و مألوفها؛ دقیقها و جلیلهها، تجیب علی اثر السؤال من غیر توقّف و لا استعافه بشیء من الأشياء؛ سوی آنها کانت تلتمس ان یری الذی یسأل عنه ابوها؛ أو یسمعه فی بعض الأوقات دون بعض؛ و عند قوم دون قوم؛ فتتصور الدهماء ان الذی تقوله بإشارة من ابیها؛ و کان بالذی تقوله من الکثرة ما یزید علی عشرين کلمة اذا قیل بصریح الکلام الذی هوا الطریق الأخصر فی العبادة من الإشاره؛ و هو ربّما کان یقول اذا رأى ما یراه من اشیاء کثیرة مختلفة الأنواع و الأشکال معاً فی مرّة واحدة کلمة واحدة؛ و أقصاه کلمتین؛ و هی التی تکررها فی کل قول مع کل ما تسمع و ترى؛ فیقول: سلها؛ أو سلها تخبرک؛ أو قولى له؛ أو قولى باصغیرة؛ و لقد عانده یوماً و حاقلته فی ان لا یقول البتة و أریته عدة اشیاء فقال لفظة واحدة؛ فقلت له: الشرط أملك؛ فاغراض و احتدّ طیشه عن ان یملک نفسه؛ فباح بخبیئة و قال: و مثلك یظن اننی اشرت الی هذا کله بهذه اللفظة الواحدة؟ فاسمع الآن؛ ثم التفت الیها و أخذ یشیر باصبعه الی شیء و یقول تلك الکلمة؛ و هی تقول: هذا کذا و هذا کذا علی الإتصال من غیر توقّف؛ و هو یقول تلك ما یقوله و هی تلك اللفظة الواحدة بلحن واحد و هیئة واحدة حتی ضجرنا و اشتد تعجبنا و رأینا ان هذه الإشارة لو کانت تتضمّن هذه الأشياء لکانت اعجب من کل ما تقوله العمیاء؛ و مع ذلك فکان ما یغلط فیہ ابوها تقوله علی معتقد ابیها؛ ثم تقول ما لا یعلمه ابوها من خبیئة فی الخبیئة؛ فکانت تطلع مع ما تطلع علیه علی ما فی نفس ابیها. و حکایاتها اکثر من ان تعد، و عند کل واحد منها ما لیس عند الآخر، لأنّها کانت تقول من ذلك علی الإتصال لكل شخص و شخص جواباً بحسب السؤال».

۲۲- باید توجه داشت به اینکه مقصود فخر رازی این نیست اولیاء و ساحران را در یک مرتبه

ادامه در صفحهٔ بعد ←

می بینیم انسانی را که سهم الغیب^(۲۳) بر درجه طالعش، می باشد همان گونه

ادامه از صفحه قبل ...

قرار دهد؛ مقصود او صرفاً ذکر مصداق و نمونه است از کسانی که از غیب به نحوی آگاهی می یابند؛ آگاه شدن اولیاء از مقیبات از راه تقرب و شرح و صدر و نورانیت است؛ و آگاهی یافتن ساحران از غیب از راه کفر و ظلمت و شیطان است، ساحر تا دهها فرمان از شیطان نبرد نمی تواند یک عمل انجا دهد؛ حتی غیرساحر نیز گاهی بازیچه دست شیطان می شود؛ بعضی از ارباب ریاضات غیرشرعی خود و شاگردانشان را طعمه شیطان قرار می دهند؛ بی چاره شاگرد خیال می کند سیر در ملکوت می کند غافل از اینکه صدها فرسنگ از معارف اهل بیت - صلوات الله علیهم - دور افتاده؛ مطلب در این باره بسیار است و خود رساله مستقلی لازم دارد. مطلب مهم دیگری در مورد کشف اولیاء باید مورد توجه قرار گیرد؛ و آن مسأله محتوا در کشف و دانستن غیب است - باذن الله تعالی - اگر می بینیم یکی از اولیاء می گوید: فلانی فلان روز از سفر می آید، یا مریض خوب می شود، گم شده پیدا می گردد و امثال اینها؛ این خبرها، اولاً بعد کاشفیت دارند، کشف از تقرب می کنند؛ البته در صورتی که ولی را خوب به ولایت شناخته باشیم؛ و ثانیاً گاهی برای هدایت شخصی، یا قضاء حوائج مردم است که خود جزء سلوک آن بزرگان حساب می شود، وگرنه این محتواها برای یک ولی و مقرب مهم نیست، ای بسا کشفهای بزرگان محتوایی داشته باشد که برای امثال ما نتوانند اظهار کنند.

۲۳- سهم الغیب از اصطلاحات علم نجوم است؛ در فرهنگ آنندراج جلد ۲، صفحه ۴۸۲ ط لکهنو، گفته: «به قاعده علم نجوم سهام بسیار است... و نیکوتر از همه سهم السعادة و سهم الغیب است؛ سهم السعادة حاملی است از فلک البروج که بعد از او از درجه طالع بر توالی بروج مثل بعد قمر باشد از شمس علی التوالی؛ مثلاً هرگاه آفتاب در اول حمل و قمر در اول ثور باشد و در اول جوزا؛ طالع سهم السعادة اول سرطان است؛ و شمس در اول حمل و قمر در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقه حمل باشد؛ بیست و پنج درجه و سی و هشت دقیقه از میزان سهم الغیب است». مرحوم حاج ملا احمد نراقی - قدس سره - در خزائن گفته: «سهم الغیب و آن نیز مثل سهم السعادة است، مگر اینکه در سهم الغیب به روز از ماه تا آفتاب گیرند و به شب از آفتاب تا ماه؛ برعکس سهم السعادة است».

است در بسیاری از اخبار خود؛ اگر چه در اکثر آن اخبار دروغ می‌گوید؛ و می‌بینیم اخبار نجومی را که گاهی مطابق امور است؛ اگر چه در بسیاری از آنها دروغ می‌گویند؛ وقتی که این همه نمونه‌ها مشاهده شده و محسوس باشند؛ اگر بگوئیم قرآن برخلاف اینها دلالت می‌کند؛ این گفتار منجر به طعن در قرآن خواهد بود، پس دانستیم تأویل صحیح همان است که ما گفتیم.

گفتار بیضاوی

قاضی ناصرالدین بیضاوی که از مشاهیر علماء و متکلمین اهل سنت است در تفسیر آیه شریفه چنین گفته است: «و استدلال به علی ابطال الکرامات؛ و جوابه تخصیص الرسول بالملک و الإظهار بما یکون بغیر وسط؛ و کرامات الأولیاء علی المغیبات أمّا تكون تلقیًا عن الملائكة؛ کاطلا عنا علی احوال الآخرة بتوسط الأنبياء (۲۴)».

ترجمه: با این آیه استدلال شده بر بطلان کرامات (اشاره به گفتار زمخشری است، و جواب آن این است که بگوئیم: در اینجا مقصود از رسول تنها فرشته است؛ و مقصود از آگاه ساختن از غیب؛ آگاه ساختن بدون واسطه است؛ کرامات اولیاء (و آگاهی یافتن آنها) از غیب با دریافت نمودن از فرشتگان است؛ مانند آگاهی یافتن ما از احوال آخرت که به توسط پیامبران حاصل می‌گردد.

این سخن از دانشمندی به مانند بیضاوی مایه شگفتی است که بگوید مقصود از رسول فرشته است؛ در صورتی که خود او در سطرهای قبلی همین مبحث رسول را به معنای پیامبر بشری گرفته و گفته: خدا رسول را از غیب آگاه می‌سازد که گواهی بر پیامبری او باشد.

محبی‌الدین شیخ‌زاده که شرح و حاشیه مبسوطی بر تفسیر بیضاوی دارد؛ سخن بیضاوی را چنین شرح نموده.

«و تقریر الجواب انّ المراد بالرسول الملك؛ و بالإظهار ما یکون بغير واسطة؛ فاللازم من الإستثناء ان یختصّ الإظهار بغير واسطة بالملك؛ و ذلك لا ینافی اطلاع الأولیاء علی بعض من الغیوب تلقیاً من الملائكة إلهاماتهم الصادقة؛ و فیہ بحث؛ لأنّ تخصیص الرسول بالملك یرتکز ان یرسل کل واحد من الأولیاء و الرّسل علی الغیب بواسطة الملك؛ فلا یرسل إخبار الأنبیاء عن المغیبات معجزة لهم؛ و قد اشتهر بین العلماء أنّه تعالی یطلع رسله علی ما یشاء من الغیب لیستدلّ علی نبوتهم بالآیة المعجزة و هی الإخبار عن الغیب علی ما هو به؛ و الأظهر فی الجواب ان یرسل من الرسول من البشر یرسل من الملك بالذات؛ و الولی لا یرسل بالذات؛ بل بواسطة تصدیقه بالنبی؛ فلا حاجة إلی تخصیص الرسول بالملك؛ لأنّ معنی الآیة لا یرسل علی الغیب المخصوص به علمه إلا الرسول من البشر؛ فإنّه تعالی یطلع علیه بواسطة ان یرسله من الملك و بالذات؛ و لا یرسل الولی علیه بأن یرسله من الملك بالذات، و ذلك لا ینافی ان یرسله من الملك بواسطة تصدیقه بالنبی - صلی الله علیه و آله و سلم؛ مع أنّه

يجوز ان يتلقى النبي الغيب من غير واسطة الملك؛ كما صرح به المصنف في قوله تعالى آخر جمسق: (و ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيًا) قال: ان المراد بالوحي ما يعم المشافه به؛ كما روى في حديث المعراج و الإسراء؛ فإنه يدل على أنه تعالى قد أظهر النبي على بعض المغيبات بلا واسطة؛ فكيف يجوز تخصيص الرسول بالملك؟ (۲۵)».

ترجمه: تقرير و شرح جواب بیضاوی چنین است: چیزی که به طور مسلم از استثناء (یعنی الا من ارتضى من رسول) فهمیده می شود این است که آگاه ساختن از غیب بدون واسطه؛ مخصوص فرشته گردد؛ و این منافات با مطلع شدن اولیاء بر بعضی از غیب با دریافت نمودن الهامات صادقانه از فرشتگان ندارد؛ ولی این سخن جای بحث است؛ زیرا تخصیص رسول به فرشته (یعنی بگوئیم مقصود از رسول تنها فرشته است) مستلزم این است که آگاهی یافتن هر کدام از اولیاء و پیامبران از غیب به واسطه فرشته باشد؛ پس در این صورت اخبار پیامبران از غیبها معجزه برایشان حساب نمی گردد؛ حال آنکه مشهور در میان دانشمندان این است: خدای تعالی آگاه می سازد پیامبران را از هر چیز غیبی که بخواهد تا استدلال کند بر نبوتشان با آن آیت معجزه و آن عبارت است از اخبار از غیب به معنای حقیقی خود؛ و اظهر در جواب این است که گفته شود: رسول بشری دریافت می کند و می گیرد غیب را از فرشته؛ بالذات؛ لکن ولی دریافت نمی کند از فرشته؛ بالذات، بلکه به واسطه تصدیق

و ایمانش نسبت به پیامبر؛ پس نیازی نیست به تخصیص و تفسیر رسول به فرشته؛ زیرا معنای آیه چنین است: خدا آگاه نمی‌سازد از غیب مخصوص خودش جز رسول بشری را؛ پس او را مطلع سازد بر غیب به اینکه دریابد از فرشته، با لذات، لکن ولی را مطلع نمی‌سازد بر آن به اینکه دریابد از فرشته؛ با لذات؛ و آن منافات ندارد با اینکه ولی غیب را دریابد و بگیرد از فرشته (نه با لذات) بلکه به واسطه تصدیق و ایمانش نسبت به پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - افزون بر این جواب؛ جایز است پیامبر غیب را بدون واسطه فرشته دریابد؛ چنانکه مصنف تصریح بدان نموده در تفسیر آیه شریفه (وَمَا كَانَ لَبِشْرَ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا) و گفته: مراد از وحی چیزی است که گفتار با مشافهه را نیز دربرگیرد؛ چنانکه در حدیث معراج و اسراء روایت شده است؛ پس این دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی پیامبر را بر بعضی از مغیبات بدون واسطه مطلع ساخته است؛ با این توضیح، تخصیص و تفسیر رسول به فرشته چگونه جایز می‌گردد.

خواننده عزیز؛ کلام شیخ‌زاده اگر چه خالی از غث و سمین نیست، ولی فوائد لطیفی نیز دارد که شایان تأمل و دقت است.

کلام ابوالسعود

ابوالسعود محمد بن محمد العمادی در تفسیر خود (ارشاد العقل السليم الى مزایا القرآن الکریم) مشهور به تفسیر ابوالسعود؛ در تفسیر آیه شریفه گفته:

«و ليس فيه ما يدلّ على كرامات الأولياء المتعلّقة بالكشف؛ فإن اختصاص الغاية القاصية من مراتب الكشف بالرّسل لا يستلزم عدم حصول مرتبة ما من تلك المراتب لغيرهم أصلاً؛ و لا يدّعى أحد لأحد من الأولياء ما في رتبة الرسل عليهم السلام من الكشف الكامل المحاصل بالوحي الصريح^(۲۶)».

ترجمه: در این آیه چیزی نیست که دلالت بر نفی کرامات متعلّق به کشف از اولیاء کند؛ زیرا اختصاص مرتبه نهائی از مراتب کشف به پیامبران؛ مستلزم این نیست که هیچ مرتبه‌ای از آن مراتب برای غیر آنان اصلاً حاصل نگردد؛ و هیچ کس برای هیچ کدام از اولیاء ادعا نمی‌کند آن مرتبه‌ای را که پیامبران در کشف کامل حاصل شده با وحي صريح دارند.

سخن حقی بروسوی

شیخ اسماعیل حقی بروسوی در تفسیر خود سخن ابوالسعود را حرف به حرف تکرار نموده، به علاوه یک جمله کوتاه و پرمعنا، می‌گوید: «فیدخل فی الرسول وارثه^(۲۷)» یعنی وارث پیامبر داخل در حکم اوست؛ یعنی به اذن الله تعالی از غیب آگاه می‌گردد.

۲۶- تفسیر ابوالسعود ۴۷/۹.

۲۷- تفسیر روح البیان ۲۰۱/۱۰.

گفتار حضرت علامه طباطبائی قدس الله روحه

علامه بزرگوار در تفسیر آیه شریفه می فرماید: معنای آیه این است که خدا عالم به کل غیب یعنی همه غیب‌ها است؛ به علمی که مخصوص خود اوست، پس کسی را بر غیب که مختص خود اوست مطلع نمی‌گرداند؛ و مفاد آن سلب کلی است؛ اگر چه بعضی از دانشمندان اصرار بر سلب جزئی بودن دارند؛ ظاهراً مقصود ایشان از بعضی؛ تفتازانی و آلوسی باشد؛ زیرا اولی در شرح مقاصد؛ و دومی در تفسیر خود گفته‌اند: سلب جزئی است.

«والمعنی هو عالم کل غیب علماً یختص به؛ فلا یطلع علی الغیب و هو محنص به احداً من الناس؛ فالمفاد سلب کلی و ان اصر بعضهم علی کونه سلباً جزئياً» (۲۸).

حضرت علامه می فرماید: جمله «فلا یظهر علی غیبه احداً» عامی است که با جمله «الا من ارتضی من رسول» تخصیص یافته؛ و این عام مخصوص، تخصیص دیگری را از خود منع نمی‌کند.

«عموم قوله: (فلا یظهر علی غیبه احداً) لما خصص بقوله: (الا من ارتضی من رسول) عاد عاماً مخصصاً لا یأبی تخصیصاً بمخصص آخر» (۲۹).

سپس علامه بزرگ؛ مخصوص‌های دیگر را ذکر فرموده؛ و به طور کلی بحث شریف و مبسوطی در تفسیر آیه شریفه ایراد نموده است؛ طالبین

۲۸- المیزان ۵۳/۲۰.

۲۹- المیزان ۵۶/۲۰.

تفصیل به تفسیر المیزان مراجعه فرمایند.

تتمیم نفعه عمیم:

دیدیم که غالب مفسران و دانشمندان اسلام آگاه شدن از غیب را - باذن الله تعالی - فقط مخصوص پیامبران نمی دانند؛ با آن تفصیلی که از نقل اقوال و مباحث به دست آمد؛ در این میان - همان گونه که پیشتر اشاراتی رفت - گروهی هستند که با یک جمود بر ظواهر آیات و با یک علم ناقص به مصداق «حفظت شیئاً و ضاعت عنک اشیاء» وارد تفسیر کتاب الله می شوند؛ و با این همه نقص در علم و نظر تنگی و سوء فهم در معارف آسمانی؛ خود را قطب فلک تحقیق می دانند؛ و می گویند: اصلاً جز پیامبران، خدا غیب را مطلقاً در اختیار کسی قرار نمی دهد؛ افزون بر این همه گفتارها؛ چند نمونه از کسانی که - باذن الله تعالی - بر غیب مطلع شده اند و پیامبر هم نبوده اند؛ از خود قرآن یافتیم؛ و خدای اکرم الأکرمین را بر این نعمت و هدایت شکرگزارم «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لتهدی لولا ان هدانا الله».

یک نمونه مادر حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه الصلاة والسلام - است؛ در قرآن می فرماید: «و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه، فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم، ولا تخافی و لا تخزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین (۳۰)».

ترجمه: به مادر موسی وحی کردیم که او را شیرده؛ پس هر گاه بر وی بیمناک شدی او را در دریا بیفکن؛ و مترس و غم مخور؛ ما او را به تو باز آریم و از پیامبرانش قرار دهیم».

اکنون باید از این آقایان پرسید: آیا سرنوشت این کودک که خدا از آن خبر می دهد؛ و مادر حضرت موسی را که پیامبر نیست بر آن مطلع می سازد مصداق غیب نیست؟ ما نمی گوئیم مقصود از وحی در «و اوحینا الی ام موسی» وحی بالمعنی الأخص است؛ بلکه مقصود وحی بالمعنی الأعم است؛ و در این خصوص بحثی نداریم؛ محل شاهد ما مطلع شدن غیر پیامبر بر غیب است - باذن الله - همان گونه که گفتیم.

نمونه دیگر حضرت مریم - صلوات الله و سلامه علیها - است؛ در قرآن می خوانیم: «اذ قالت الملائكة یا مریم ان الله یشرك بکلمة منه اسمہ المسیح عیسی بن مریم وجیهاً فی الدنیا و الآخرة و من المقربین»^(۳۱).

ترجمه: به یادآور هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو را مژده می دهد به کلمه ای از خودش که نام آن مسیح عیسی پسر مریم است؛ در دنیا و آخرت آبرومند؛ و از مقربان است.

آیا حضرت مریم پیامبر بوده؛ یا سرنوشت فرزند عزیز و بزرگوارش که پیش از ولادت به مادر نوید داده می شود، مصداق غیب نیست؟

معنای اختصاص علم غیب به خدا

در قرآن آیات بسیاری دلالت دارند بر اینکه علم غیب مخصوص خدا است؛ مانند: «و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو»^(۳۲)، «قل انما الغيب لله»^(۳۳)، «ولله غيب السماوات والارض»^(۳۴)، یا از قول پیامبران نقل می‌کند که می‌گفتند: ما غیب نمی‌دانیم؛ اگر غیب می‌دانستیم خیر فراوان به دست می‌آوردیم؛ و امثال اینها؛ مقصود از این آیه‌ها چیست؟

تا آنجا که این فقیر می‌داند بهترین جواب و سخن را در این مورد، علامه طباطبائی بیان فرموده است؛ علامه می‌فرماید: قوله تعالى: (الا من ارتضى من رسول) استثناء من قوله: (احداً) و (من رسول) بیان لقوله: (من ارتضى) فیفید ان الله تعالى يظهر رسله على ما شاء من الغيب المختص فالآية اذا نضمت الى الآيات التي تخص علم الغيب به تعالى كقوله: (و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو) وقوله: (ولله غيب السماوات والارض) وقوله: (قل لا يعلم من في السماوات والارض الغيب الا الله) افا ذلك معنى الأصالة و التبعية فهو تعالى يعلم الغيب لذاته؛ و غيره يعلمه بتعليم من الله^(۳۵).

ترجمه: گفتار خدای تعالی «الا من ارتضى من رسول» استثناء است از «احداً» و «من رسول» بیان «من ارتضى» است؛ پس از آیه استفاده می‌شود

۳۲- انعام: ۵۹.

۳۳- یونس: ۲.

۳۴- نحل: ۷۷.

۳۵- المیزان ۲۰/۵۳.

که خدای تعالی پیامبرانش را مطلع می‌سازد بر هر قسم از غیب مخصوص به خود که بخواهد؛ این آیه اگر ضمیمه گردد به آیاتی که علم غیب را به خدا اختصاص می‌دهند مانند این آیات (آیاتی که ذکر شد): معنای اصالت و تبعیت به دست می‌آید؛ به این معنا که خداوند تبارک و تعالی غیب را بالأصالة و بالذات می‌داند؛ غیر خدا غیب را بالتبعیّه و به تعلیم خدا می‌داند.

علامه پس از فاصله‌ای از کلام دوباره مسأله اصالت را خاطر نشان کرده و می‌گوید: «و به یظهر ان ما حکى فى کلامه تعالى من انکارهم الغیب اريد به نفى الأصابة و الاستقلال^(۳۶)».

ترجمه: با این بیان واضح و آشکار می‌گردد معنای آن گفتارهای پیامبران که در کلام خدا آمده که می‌گفتند ما غیب نمی‌دانیم؛ مقصودشان نفی اصالت و استقلال بوده است؛ یعنی ما بدون تعلیم و اراده حضرت حق غیب نمی‌دانیم.

آیا خداوند ائمه طاهرین را هم مانند پیامبران بر غیب مطلع می‌سازد؟
مقام امیرالمؤمنین و یازده فرزند او - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - از همه پیامبران - جز رسول اکرم صلی الله علیه و آله که او اشرف خلق است - از جمیع وجوه بالاتر است؛ و این مسأله مورد اجماع علماء امامیه و از جمله مسائل مفروغ عنه است^(۳۷)؛ علم غیب هم یکی از آن وجوه است؛ زیرا ائمه

۳۶- المیزان ۵۵/۲۰.

۳۷- صدر المتألهین می‌فرماید: «قد ثبت بالبراهین النيرة و شواهد اهل البصيرة؛ ان الکمية

ادامه در صفحه بعد ←

طاهرین - صلوات الله عليهم - وارثان اشرف و اعلم خلق از اولین و آخرین هستند؛ وارث پیامبر باید از هر لحاظ با او مشابهت داشته باشد؛ ختم رسل حیطة بر تمام موجودات دارد و کتاب نازل شده بر او جامع علوم و محیط به هر ظاهر و باطن است (۳۸):

نام احمد نام جمله انبیاء است

چون که صد آید نود هم پیش ماست

پس وارث او باید حیطة و اشرف بر عالم کون داشته باشد.

برای ایضاح بیشتر و محض نمونه به ذکر چند حدیث می پردازیم:

در یک حدیث طولانی از امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - که بخشی از آن

وصف رسول اکرم و ائمة طاهرین - صلوات الله عليهم - می باشد، چنین

روایت شده: «و عرف الخلق اقتدارهم علی علم الغیب بقوله: (عالم الغیب فلا

یظهر علی غیبه احداً) قال السائل: من هؤلاء الحجج؟ قال: هم رسول الله - صلی

الله علیه و آله - و من حلّ محلّه من أصفیاء الله (۳۹)».

ادامه از صفحه قبل ...

الاتصالية الزمانية و هوياتها الامتدادية و ما يطابقها و ما یوازیها من الحوادث و الزمانیات و ما معها من الجواهر و الاعراض و الصور و الاشخاص کلها حاضرة عند الباری جلّ اسمه و اهل القرب منه، و کلها متساوية الحضور لديه؛ متوافقة المثل بین یدیه... و هذا مما لا یکشف الا لاهل البصیة».

۳۸- مثنوی دفتر اول.

۳۹- تفسیر نور الثقلین ۴۴۴/۵.

ترجمه: و به مردم فهمانیده که آنان توانائی علم بر غیب دارند با گفتار خود: (آیه شریفه) سائل گفت: آن حجت‌ها کیانند؟ فرمود: آنها عبارتند از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و کسانی که جای او بنشینند از برگزیدگان خدا.

محمد بن فضل هاشمی قضیه‌ای را در مورد حضرت رضا - صلوات الله علیه - نقل می‌کند که مجمل آن چنین است: امام - علیه السلام - نزد ابن هذاب خبری از غیب داد؛ که مربوط به خود ابن هذاب بود، او گفت: تصدیق نمی‌کنم، زیرا جز خدا غیب نمی‌داند؛ امام فرمود: «او لیس انه يقول: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً: الا من ارتضى من رسول) فرسول الله صلی الله علیه و آله عند الله مرتضى؛ ونحن ورثة ذلك الرسول الذي اطلعه الله علی ما یشاء من غیبه؛ فعلمنا ما كان و ما یكون الی یوم القیامة»^(۴۰).

ترجمه: مگر خدا نمی‌گوید: (عالم الغیب ...) رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نزد خدا مرتضى (یعنی پسندیده است) و ما وارثان آن پیامبر هستیم که خدا او را بر هر قسم از غیبش که خواسته مطلع ساخته؛ پس دانستیم آنچه واقع شده و آنچه واقع می‌شود تا روز قیامت.

ابوبصیر روایت می‌کند از حضرت باقر - علیه السلام - که فرمود: «ان لله عز و جل علمین؛ علم لا یعلمه الا هو؛ و علم علمه ملائکته و رسله علیهم السلام؛ فما علمه ملائکته و رسله فنحن نعلمه»^(۴۱).

۴۰- تفسیر نور الثقلین ۴۴۴/۵.

۴۱- تفسیر نور الثقلین ۴۴۲/۵.

ترجمه: خدای عز و جل را دو علم است؛ علمی که نداند آن را جز خود او؛ و علمی که آن را به فرشتگان و پیامبران خود یاد داده؛ آنچه را بر فرشتگان و پیامبرانش تعلیم فرموده ما آن را می دانیم.

ابوریع شامی از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده که فرمود:
«الإمام اذا شاء ان يعلم علم (۴۲)».

ترجمه: امام هرگاه بخواهد چیزی بداند، می داند.

ابو بصیر می گوید: حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: «ای امام لا يعلم ما یصیبه و الی ما یصیر؛ فلیس ذلک بحجّة الله علی خلقه (۴۳)».

ترجمه: هر امامی که نمی داند به او چه می رسد و سرانجامش چیست؛ او حجت خدا بر خلقش نیست.

عمرو بن سعید مدائنی از حضرت صادق - علیه السلام - روایت می کند که آن حضرت فرمود: «اذا اراد الامام ان يعلم شیئاً اعلمه الله ذلک (۴۴)».

ترجمه: امام هرگاه بخواهد چیزی را بداند خدا آن را به او اعلام می کند.

گروهی از یاران حضرت صادق - علیه السلام - می گویند: از آن حضرت شنیدیم که می فرمودند: «انی لأعلم ما فی السموات و ما فی الأرض و اعلم ما فی الجنة و اعلم ما فی النار؛ قال: ثمّ مکث هنیئة فرأی ان ذلک کبر علی من سمعه

۴۲- نور الثقلین ۴۴۲/۵.

۴۳- نور الثقلین ۴۴۳/۵.

۴۴- نور الثقلین ۴۴۳/۵.

منه؛ فقال: علمت ذلك من كتاب الله عزّ وجلّ؛ ان الله عز و جل يقول: فيه
تبيان كل شيء (۴۵)».

ترجمه: به راستی من می دانم آنچه در آسمانها است و می دانم آنچه در زمین
است؛ و می دانم آنچه در بهشت است و می دانم آنچه در دوزخ است، و
می دانم آنچه بود و آنچه می باشد؛ سپس اندکی صبر کرد دید این سخن بر هر
که شنید گران آمد؛ پس فرمودند من این را از کتاب خدای عز و جل دانستم،
خدا عز و جل می فرماید: «فیه تبیان کل شیء»

تبصره

احادیث در این معانی و مفاهیم از ساحت مقدسه ائمه طاهرین - صلوات
الله علیهم اجمعین - بسیار نقل شده؛ در میان احادیث، احادیثی با این مضامین
که ائمه فرمودند: ما غیب نمی دانیم وارد شده؛ جمع بین این دو دسته احادیث
با آن اصلی است که از علامه طباطبائی نقل کردیم که این نفی ها و انکارها
ناظر به دانستن غیب بالأصله است؛ ائمه می فرمایند: اگر خدا غیب را در
اختیار ما نگذارد ما غیب نمی دانیم. و این معنا بر کسی که مختصر تتبعی در
قرآن و حدیث داشته باشد واضح و روشن است؛ و هر موحدی می داند که

۴۵- مرآة العقول ۳/۱۳۰.

- علامه مجلسی فرموده: (تبیان کل شیء) شاید نقل به معنا باشد؟ و گرنه در قرآن «و نزلنا
علیک الكتاب تبیاناً لکل شیء» است. مسود این اوراق می گوید: نقل به معنا شاید از ناحیه
روای حدیث بوده است.

تمام امور در عالم هستی به اذن و اراده حضرت حق است.

ائمه اطهار مقامشان از عقول ما خارج است، ما حتی در میان شاگردان آنها که مختصر نوری از مشکاة ولایت اقتباس نموده‌اند، و پیوسته اهل بیت عصمت را با زبان حال چنین خطاب می‌کنند:

از رهگذر خاک سر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

کسانی وجود داشتند و دارند که اطلاعاتشان بر غیب - به اذن پروردگار متعال - به مرآت ثابت شده است؛ در همین زمان ما یا قرب زمان ما بزرگانی مانند: حضرت آیه الله بهاء‌الدینی - دامت برکاته و اطال الله عمره الشریف - سید العلماء العارفين سيد علي قاضي تبريزي؛ قبة الزهاد و العلماء آقا ميرزا جواد آقا ملكي تبريزي؛ خاتم العرفاء و العلماء شيخ محمد بهاري؛ خاتم المجتهدين الأصفياء حاج آقا جمال گلپایگانی؛ برهان الأصفياء مرحوم حاج شيخ حسنعلی نخودکی اصفهانی؛ زبدة اهل اللطائف و اللوائح مرحوم شيخ رجبعلی خياط - قدس الله اسرارهم و افاض علينا من برکاتهم - و دهها امثال این بزرگان که در طول قرون و اعصار آمده‌اند و کراماتشان و اینکه به مرآت از غیب باخبر شده‌اند - باذن الله سبحانه و تعالی - از حد و حصر گذشته است.

نتیجه

وجود پر نور حضرت خاتم السفراء الالهيين و وارث الأنبياء و المرسلين؛

ثمره فواد الرسول و المفتلذ من مهجة الزهراء البتول؛ كهف المضطربين بقية الله في الارضين مولانا صاحب الزمان - صلوات الله و سلامه عليه و على آياته الطاهرين - باذن الله تعالى از تمام اسرار و نواميس كون باخبر است و اشراف بر عوالم هستي دارد؛ و اين است معنای «و اطلعته على الغيوب» همانگونه كه ملاحظه فرموديد ما دلائل فراوان از احاديث و تفاسير سنی و شيعه در مورد مسأله غيب آورديم و اينها براي قانع ساختن و تفهيم اهل دانش و ارباب عقول سليمه كافي است؛ ولي در خاتمه عرض مي كنم نبايد از مسأله محرميت غافل بود، عمق اين قبيل مطالب با محرميت روشن مي گردد؛ ولايت اسراري دارد كه بي محرميت نتوان به آنها رسيد - رزقنا الله تعالى و اياكم تلك المرتبة انه جواد كريم.

اصل

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنَا وَ غَيْبَةَ إِمَامِنَا وَ شِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَ وَقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهِرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدِدِنَا اللَّهُمَّ فَافْرُجْ ذَلِكَ عَنَّا بِفَتْحِ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَ نَصْرِ مِنْكَ تُعِزُّهُ وَ إِمَامٍ عَدْلٍ تُظْهِرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ أَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذَنَ لِوَلِيِّكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ وَ قَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدَعَ لِلْجَوْرِ يَا رَبِّ دِعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا بَقِيَّةَ إِلَّا أَفْنَيْتَهَا وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا أَوْهَنْتَهَا وَ لَا رُكْنًا إِلَّا هَدَمْتَهُ وَ لَا حِدًّا إِلَّا فَلَطْتَهُ وَ لَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلْتَهُ وَ لَا رَايَةَ إِلَّا

نَكْسَتَهَا وَ لَا شُجَاعاً إِلَّا قَتَلْتَهُ وَ لَا جَيْشاً إِلَّا خَذَلْتَهُ وَ اِزْمِهِمْ يَا رَبِّ بِحَسْبِكَ
 الدَّمِيعِ وَ اضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَ بِأَسِكَ الَّذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ وَ
 عَذَّبْ اَعْدَائِكَ وَ اَعْدَاءَ وَّلِيِّكَ وَ اَعْدَاءَ رَسُوْلِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ بِسِيْدِ
 وَّلِيِّكَ وَ اَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَللّٰهُمَّ اكْفِ وَّلِيِّكَ وَ حُجَّتَكَ فِي اَرْضِكَ هَوْلَ
 عَدُوِّهِ وَ كَيْدَ مَنْ اَرَادَهُ وَ اَمْكُرْ بَيْنَ مَكْرَبِهِ وَ اجْعَلْ دَائِرَةَ السُّوْءِ عَلٰى مَنْ اَرَادَ بِهِ
 سُوْءً وَ اَقْطَعْ عَنْهُ مَا دَتَّهُمْ وَ اُرْعِبْ لَهُ قُلُوْبَهُمْ وَ زَلِزِلْ اَقْدَامَهُمْ وَ خُذْهُمْ جَهْرَةً وَ
 بَغْتَةً وَ شَدِّدْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ وَ اَخْزِهِمْ فِي عِبَادِكَ وَ الْعَنُهُمْ فِي بِلَادِكَ وَ اَسْكِنُهُمْ
 اَسْفَلَ نَارِكَ وَ اِحْطِ بِهِمْ اَشَدَّ عَذَابِكَ وَ اَصْلِبْهُمْ نَاراً وَ اَحْسُ قُبُوْرَ مَوْتَاهُمْ نَاراً وَ
 اَصْلِبْهُمْ حَرَّ نَارِكَ فَاِنَّهُمْ اَضَاعُوْا الصَّلُوَةَ وَ اتَّبَعُوْا الشَّهْوَاتِ وَ اَضَلُّوْا عِبَادَكَ
 وَ اَخْرَبُوْا بِلَادَكَ اَللّٰهُمَّ وَ اٰخِيْ بِوَلِيِّكَ الْقُرْآنَ وَ اَرِنَا نُوْرَهُ سَرْمَداً لَا لَيْلَ فِيْهِ وَ اٰخِيْ
 بِهٖ الْقُلُوْبَ الْمِيْتَةَ وَ اَشْفِ بِهٖ الصُّدُوْرَ الْوَعِيْرَةَ وَ اجْمَعْ بِهٖ الْاَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلٰى الْحَقِّ
 وَ اَقِمْ بِهٖ الْحُدُوْدَ الْمَعْطَلَّةَ وَ الْاَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ حَتّٰى لَا يَبْقٰى حَقٌّ اِلَّا ظَهَرَ وَ لَا عَدْلٌ اِلَّا
 زَهَرَ وَ اجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ اَعْوَانِهِ وَ مُقْوِيَةِ سُلْطَانِهِ وَ الْمُؤْتَمِرِيْنَ لِاَمْرِهِ وَ الرَّاضِيْنَ
 بِفِعْلِهِ وَ الْمُسْلِمِيْنَ لِاَحْكَامِهِ وَ يَمُنُّنْ لَا حَاجَةَ بِهٖ اِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ وَ اَنْتَ يَا رَبِّ
 الَّذِي تَكْشِفُ الضَّرَّ وَ تُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاكَ وَ تُنْجِيْ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ
 فَاكْشِفِ الضَّرَّ عَنِّيْ وَ لِيْلِكَ وَ اجْعَلْهُ خَلِيْفَةً فِيْ اَرْضِكَ كَمَا ضَمِنْتَ لَهُ اَللّٰهُمَّ لَا
 تَجْعَلْنِيْ مِنْ خُصَمَاءِ اِلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَا تَجْعَلْنِيْ مِنْ اَعْدَاءِ اِلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ

السَّلَامُ وَ لَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْحَنْقِ وَ الْغَيْظِ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنِّي
 أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَأَعِذْنِي وَ اسْتَجِرْ بِكَ فَأَجِرْنِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ
 مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزاً عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ آمِينَ رَبَّ
 الْعَالَمِينَ.

ترجمه: خدایا ما به پیشگاهت شکایت می‌کنیم از نبودن پیامبران و غیبت
 امامان؛ و سختی زمانه بر ما، و وقوع آشوبها به ما (هجوم آشوبها بر ما) و
 همدستی دشمنان علیه ما؛ و بسیاری دشمنانمان و اندک بودن شماره‌مان؛
 خدایا بگشا این (گره گرفتاری) را از ما به فتحی از خودت که در آن تعجیل
 فرمائی؛ و نصرتی از جانبت که آن را قوی و ارجمند داری، و امام عدلی که او
 را آشکار سازی، ای معبود حق؛ آمین.

خدایا ما از تو می‌خواهیم به ولایت اذن‌دهی در آشکار نمودن عدلت در
 میان بندگان، و کشتن دشمنانت در بلاد؛ تا نگذاری ای پروردگار من برای
 ستم ستونی جز اینکه بشکنی، و نه بقیه‌ای جز اینکه آن را نابود سازی؛ و نه
 نیرویی جز اینکه آن را سست کنی، و نه رکنی جز اینکه آن را ویران نمایی، و
 نه دم شمشیری جز اینکه آن را کند سازی؛ و نه سلاحی جز اینکه آن را از کار
 اندازی؛ و نه پرچمی جز اینکه آن را سرنگون کنی؛ و نه پهلوانی جز اینکه آن
 را بکشی؛ و نه لشگری جز اینکه از هم پاشی (بی‌یاری و نصرتشان بگذاری
 در نتیجه از هم پاشیده شوند)، بزن آنان را ای پروردگار من با سنگ

کوبنده‌ات، و بزن آنها را با شمشیر برنده‌ات و با سختی و قهرت که آن را از گروه مجرمان برنگردانی؛ و عذاب کن دشمنانت را و دشمنان ولایت و دشمنان رسالت را - صلوات تو بر او و خاندانش - به دست ولایت و دستان بندگان مؤمنت؛ خدایا کفایت کن ولایت و محبت را در روی زمین، هراس دشمنش را، (او را از شر دشمن حفظ فرما)؛ و نیرنگ هر کسی را که در پی آن حضرت باشد (یعنی در پی او باشد که به او آزاری رساند)؛ و مکر کن به هر کسی که به او مکر کند؛ حادثه بد در برگیرنده را قرین کسی ساز که در حق او بدی را بخواهد؛ و ببر از او ماده آنرا (یعنی ماده دشمنان را) و دلهاشان را برای آن حضرت به هراس انداز (یعنی رعب در قلوب دشمنان بینداز) و پاهایشان را بلرزان، و آنان را اخذ کن آشکارا و ناگهانی؛ و عذابت را بر آنها سخت گردان؛ و خوارشان کن در میان بندگان، و لعنشان در بلاد؛ و ساکنشان کن در پائین‌ترین جای آتشت؛ و سخت‌ترین عذابت را فراگیرشان فرما؛ و آنان را در آتش جای ده؛ و گورهای مردگانشان را پر آتش کن؛ و آنها را در آتش سوزانت وارد کن (و نگهدار)؛ زیرا آنان نماز را پایمال نمودند؛ و در پی شهوت‌ها و هوسرانیها رفتند؛ و گمراه کردند بندگان را و بلاد را ویران کردند؛ خدایا زنده کن به ولایت قرآن را؛ و نورش را نشانمان ده پیوسته که شبی در آن نباشد؛ و شفا بخش به وسیله او سینه‌های کینه‌دار را؛ و آراء مختلف را به وسیله او بر حق متفق گردان؛ و به پادار به دست او حدود تعطیل شده و احکام وا گذاشته را؛ تا نماند حقی جز اینکه آشکار گردد، و نه عدلی جز اینکه بدرخشد؛ ای

پروردگار من ما را از یاران و تقویت‌کنندگان حکومت او و فرمان برداران در برابر امرش و از خشنودان به فعلش و تسلیم شونده‌گان به احکامش قرار ده؛ و ما را از کسانی قرار ده که با وجود او نیازی به تقیّه از خلقت نباشد؛ و تو ای پروردگار من خدائی هستی که گرفتاری و بدحالی را برطرف سازی، و بی‌چاره را جواب دهی آنگاه که تو را بخواند؛ و می‌رهانی از اندوه و سختی بزرگ؛ پس گرفتاری و بدحالی را از ولّیت برطرف گردان، و او را خلیفه خود در زمینت قرار ده چنانکه برایش ضمانت فرموده‌ای، خدایا مرا از خصمان آل محمد - علیهم السلام - قرار مده، و مرا از دشمنان آل محمد - علیهم السلام - قرار مده؛ و مرا از صاحبان کینه و خشم بر آل محمد - علیهم السلام - قرار مده، من پناه می‌برم به تو از آن؛ پس پناهم ده؛ و زینهار خواهم از تو پس زینهارم ده؛ خدایا رحمت فرست بر محمد و خاندان محمد و مرا به وسیله آنان (یا به احترامشان) در دنیا و آخرت نزد خودت رستگار و از مقربان قرار ده؛ آمین ای پروردگار جهانیان.

شرح

آنجا که می‌فرماید: «و اقطع عنه مادتهم» در نسخ مصباح المتهدّج و در بحار الأنوار و نسخه‌های تصحیح شده مفاتیح الجنان چنین آمده، ولی در چاپ اول جمال الأسبوع «و اقطع عنهم» با ضمیر جمع نوشته شده است؛ پس از لحاظ ترجمه و تفسیر جمله سه صورت می‌توان تصور کرد:

الف - با ضمیر مفرد بخوانیم: «واقطع عنه مادتهم» و (ماده) را به معنای ریشه و آنچه شیئی از آن ترکیب یافته و بدان قائم است، بگیریم؛ همان گونه که منبع چشمه را ماده نهر می نامند؛ و چنین معنا کنیم: ریشه و بنیاد گروه دشمن را از امام زمان - علیه السلام - قطع کن؛ یعنی دشمنان را نابود کن تا وجودشان به کلی از محیط و ساحت مقدسه امام - علیه السلام - دور شود و بریده گردد.

ب - با ضمیر مفرد بخوانیم و (عن) را به معنای استعانت بگیریم^(۴۶)؛ و (ماده) را در همان معنای قبلی به کار ببریم؛ یا به معنای عِدّه و عُدّه^(۴۷) جنگی تفسیر کنیم؛ معنا چنین می شود: به دست امام - علیهم السلام - ریشه و بنیاد دشمن را برکن؛ یا به دست آن حضرت عِدّه و عُدّه دشمن را درهم شکن.

ج - با ضمیر جمع بخوانیم: «واقطع عنه مادتهم» یعنی خدایا یاری ها و ذخائر جنگی دشمن را از آنان قطع کن، تا بی یار و پشتیبان گردند و از هم پاشند؛ چنانکه حضرت سیدالسادین - صلوات الله و سلامه علیه - در دعای خود برای مرزداران اسلام؛ دشمنان اسلام را چنین نفرین می کند: «واقطع عنهم المدد؛ و انقص منهم العدد^(۴۸)» یعنی یاری و پشتیبانی را از آنها قطع کن؛ و از تعدادشان بکاه.

۴۶- تاج العروس (۳۸۴/۹) ده معنای برای (عن) ذکر کرده که یکی از آنها استعانت است.

۴۷- «لسان العرب (۳۹۸/۳) گفته: «وکل ما اعنت به قوماً فی حرب او غیره فهو مادة لهم».

۴۸- صحیفه سجادیه دعاء (۲۷).

«اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة و لياً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً.

تمام شد تسویه این اوراق به دست بنده فقیر قلیل البضاعة، کثیر الإضاعة السید عبدالله الفاطمی (المدعو بفاطمی نیا) ابن العارف بالله العلم الحجّة الحاج سید اسماعیل الأصفیائی حشره الله تعالی مع اصفیائه؛ الذی کان متوسلاً الی الله سبحانه بالحجّة المنتظر - صلوات الله علیه - طیلة حیاته الشریفة المبارکة، و کان لسان حاله دائماً هذا البیت:

تَزِيلُكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتُ رِكَابِي وَ ضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ

رزقنا الله سبحانه هذه الحالة بمنه و رحمته؛ و صلّى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين المعصومين و على جميع الأنبياء و المرسلين و الملائكة المقربين و الشهداء و الصّديقين و سلم تسليماً كثيراً و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين.

عصر روز چهارشنبه ۲۲ فروردین ۱۳۷۵

مطابق با ۲۱ ذی قعدة الحرام ۱۴۱۶ هـ. ق.

اصل دعا

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي
رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ
فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي اللَّهُمَّ لَا تُمَتِّنِي مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَلَا تُزِغْ
قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ فَكَمَا هَدَيْتَنِي لِوِلَايَةِ مَنْ فَرَضْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ مِنْ وِلَايَةِ
وِلَاةِ أَمْرِكَ بَعْدَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى وَالَيْتُ وِلَاةَ أَمْرِكَ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا وَ
مُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُجَّةَ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ فَتَبِّئْنِي عَلَى دِينِكَ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَ لِيَنَّ قَلْبِي لِوَلِيِّ أَمْرِكَ وَ
عَافِنِي مِمَّا امْتَحَنْتَ بِهِ خَلْقَكَ وَ تَبِّئْنِي عَلَى طَاعَةِ وَلِيِّ أَمْرِكَ الَّذِي سَتَرْتَهُ عَنْ
خَلْقِكَ وَ بِإِذْنِكَ غَابَ عَنْ بَرِيَّتِكَ وَ أَمْرِكَ يَنْتَظِرُ وَ أَنْتَ الْعَالِمُ غَيْرُ الْمُعَلَّمِ
بِالْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحُ أَمْرٍ وَ لِيَّكَ فِي الْأُذُنِ لَهُ بِإِظْهَارِ أَمْرِهِ وَ كَشْفِ سِتْرِهِ
فَصَبَّرْنِي عَلَى ذَلِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا
كَشْفَ مَا سَتَرْتَ وَ لَا الْبَحْثَ عَمَّا كَتَمْتَ وَ لَا أَنْزَاعَكَ فِي تَدْبِيرِكَ وَ لَا أَقُولَ لِمَ وَ

كَيْفَ وَمَابَالُ وِلِيِّ الْأَمْرِ لَا يَظْهَرُ وَقَدِ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ مِنَ الْجَوْرِ وَأَفْوَضُ أُمُورِي
 كُلَّهَا إِلَيْكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُرِيَنِي وِلِيَّ أَمْرِكَ ظَاهِرًا نَافِذًا الْأَمْرِمَعَ عِلْمِي
 بِأَنَّ لَكَ السُّلْطَانَ وَ الْقُدْرَةَ وَ الْبُرْهَانَ وَ الْحُجَّةَ وَ الْمَشِيَّةَ وَ الْحَوْلَ وَ الْقُوَّةَ فَافْعَلْ
 ذَلِكَ بِي وَ بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى وِلِيِّ أَمْرِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ ظَاهِرِ الْمَقَالَةِ
 وَاضِحِ الدَّلَالَةِ هَادِيًا مِنَ الضَّلَالَةِ شَافِيًا مِنَ الْجَهَالَةِ أَبْرَزُ يَا رَبِّ مُشَاهِدَتَهُ وَ ثَبَّتْ
 قَوَاعِدَهُ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ تَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَتِهِ وَ اِقْنَا بِخِدْمَتِهِ وَ تَوَقَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَ اخْشُرْنَا
 فِي زُمْرَتِهِ اللَّهُمَّ أَعِذْهُ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ مَا خَلَقْتَ وَ ذَرَأْتَ وَ بَرَأْتَ وَ أَنْشَأْتَ وَ
 صَوَّرْتَ وَ اَحْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ مِنْ فَوْقِهِ وَ
 مِنْ تَحْتِهِ بِحِفْظِكَ الَّذِي لَا يَضِيعُ مَنْ حَفِظْتَهُ بِهِ وَ اَحْفَظْ فِيهِ رَسُولَكَ وَ وَصِيَّ
 رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَ إِلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ وَ مَدِّ فِي عُمُرِهِ وَ زِدْ فِي أَجَلِهِ وَ أَعِنُّهُ عَلَى مَا
 وَلَيْتَهُ وَ اسْتَرْعَيْتَهُ وَ زِدْ فِي كِرَامَتِكَ لَهُ فَإِنَّهُ الْهَادِي الْمُهْدِي وَ الْقَائِمُ الْمُهْتَدِي وَ
 الطَّاهِرُ النَّقِيُّ الرَّكِيُّ النَّقِيُّ الرَّضِيُّ الْمَرْضِيُّ الصَّابِرُ الشَّكُورُ الْمُجْتَهِدُ اللَّهُمَّ وَ لَا
 تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطَوْلِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَ انْقِطَاعِ خَبْرِهِ عَنَّا وَ لَا تُسِنَا ذِكْرَهُ وَ انْتِظَارَهُ
 وَ الْأَيْمَانَ بِهِ وَ قُوَّةَ الْيَقِينِ فِي ظُهُورِهِ وَ الدُّعَاءَ لَهُ وَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يُقْنَطَنَا
 طَوْلُ غَيْبَتِهِ مِنْ قِيَامِهِ وَ يَكُونَ يَقِينُنَا فِي ذَلِكَ كَيْقِينُنَا فِي قِيَامِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ
 عَلَيْهِ وَ إِلَيْهِ وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيِكَ وَ تَنْزِيلِكَ فَقَوِّ قُلُوبَنَا عَلَى الْأَيْمَانِ بِهِ حَتَّى

تَسْلُكَ بِنَا عَلِيٍّ يَدِيهِ مِنْهَا جَاهُ الْهُدَى وَالْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى وَالطَّرِيقَةَ الْوَسْطَى وَقَوْنَا
عَلَى طَاعَتِهِ وَتَبَتْنَا عَلَى مُتَابَعَتِهِ وَاجْعَلْنَا فِي حِزْبِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ وَالرَّاضِينَ
بِفِعْلِهِ وَلَا تَسْلُبْنَا ذَلِكَ فِي حَيَاتِنَا وَلَا عِنْدَ وَفَاتِنَا حَتَّى تَتَوَفَّانَا وَنَحْنُ عَلَى ذَلِكَ
لَا شَاكِّينَ وَلَا نَاكِثِينَ وَلَا مُرْتَابِينَ وَلَا مُكَذِّبِينَ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَيِّدْهُ بِالنَّصْرِ
وَأَنْصُرْ نَاصِرِيهِ وَاخْذُلْ خَاذِلِيهِ وَدَمِّمْ عَلَى مَنْ نَصَبَ لَهُ وَكَذَّبَ بِهِ وَأَظْهَرِ بِهِ
الْحَقَّ وَآمِتْ بِهِ الْجَوْرَ وَاسْتَنْقِذْ بِهِ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الذُّلِّ وَانْعَشْ بِهِ الْبِلَادَ
وَاقْتُلْ بِهِ جَبَابِرَةَ الْكُفْرِ وَأَقْصِمْ بِهِ رُؤْسَ الضَّلَالَةِ وَذَلِّلْ بِهِ الْجَبَّارِينَ وَالْكَافِرِينَ
وَإِبْرِيهِ الْمُنَافِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَجَمِيعَ الْمُخَالِفِينَ وَالْمُلْحِدِينَ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ
مَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَبَحْرِهَا وَسَهْلِهَا وَجَبَلِهَا حَتَّى لَا تَدْعَ مِنْهُمْ دِيَاراً وَلَا تُبْقِيَ آثَاراً
طَهَّرْ مِنْهُمْ بِلَادَكَ وَأَشْفِ مِنْهُمْ صُدُورَ عِبَادِكَ وَجَدِّدْ بِهِ مَا امْتَحَى مِنْ دِينِكَ وَ
أَصْلِحْ بِهِ مَا بَدَّلَ مِنْ حُكْمِكَ وَغَيِّرْ مِنْ سُنَّتِكَ حَتَّى يَعُودَ دِينُكَ بِهِ وَعَلَى يَدِيهِ
غَضاً جَدِيداً صَحِيحاً لَا عِوَجَ فِيهِ وَلَا بِدْعَةَ مَعَهُ حَتَّى تُطْفِئَ بِعَدْلِهِ نِيرَانَ
الْكَافِرِينَ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَخْلَصْتَهُ لِنَفْسِكَ وَارْتَضَيْتَهُ لِنَصْرِ دِينِكَ وَ
اصْطَفَيْتَهُ بِعِلْمِكَ وَعَصَيْتَهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّأْتَهُ مِنَ الْغُيُوبِ وَأَطْلَعْتَهُ عَلَى
الْغُيُوبِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وَطَهَّرْتَهُ مِنَ الرَّجْسِ وَنَقَيْتَهُ مِنَ الدَّنَسِ اللَّهُمَّ فَصِّلْ
عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى شَيْعَتِهِ الْمُتَجَبِّينَ وَبَلِّغْهُمْ مِنْ أَمَانِهِمْ مَا

يَأْمُلُونَ وَاجْعَلْ ذَلِكَ مِنَّا خَالِصاً مِنْ كُلِّ شَكٍّ وَشُبْهَةٍ وَرِيَاءٍ وَ سُمْعَةٍ حَتَّى لَا نُرِيدَ
بِهِ غَيْرَكَ وَ لَا نَطْلُبَ بِهِ إِلَّا وَجْهَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا وَ غَيْبَتْنَا
إِمَامِنَا وَ شِدَّةَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا وَ وَقُوعَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهِرَ الْأَعْدَاءِ عَلَيْنَا وَ كَثْرَةَ
عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا اللَّهُمَّ فَافْرُجْ ذَلِكَ عَنَّا بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَ نَصْرٍ مِنْكَ تُعِزُّهُ
وَ إِمَامٍ عَدْلٍ تُظْهِرُهُ إِلَهَ الْحَقِّ أَمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذَنَ لِيُؤَيِّدَكَ فِي إِظْهَارِ
عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ وَ قَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدَعَ لِلْجَوْرِ يَا رَبِّ دِعَامَةً
إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا بَقِيَّةً إِلَّا أَفْنَيْتَهَا وَ لَا قُوَّةً إِلَّا أَوْهَنْتَهَا وَ لَا رُكْنًا إِلَّا هَدَمْتَهُ وَ لَا حِدًّا
إِلَّا فَلَطْتَهُ وَ لَا سِلَاحًا إِلَّا أَكَلَلْتَهُ وَ لَا رَايَةً إِلَّا نَكَّسْتَهَا وَ لَا شُجَاعًا إِلَّا قَتَلْتَهُ وَ لَا
جَيْشًا إِلَّا خَذَلْتَهُ وَ أْزَمِهِمْ يَا رَبِّ بِحَجْرِكَ الدَّمِيعِ وَ اضْرِبِهِمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ وَ
بَأْسِكَ الَّذِي لَا تَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ وَ عَذِّبْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءَ وَلِيِّكَ وَ
أَعْدَاءَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِ وَلِيِّكَ وَ أَيْدِي عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ
اكَفِ وَلِيِّكَ وَ حُجَّتَكَ فِي أَرْضِكَ هَوْلَ عَدُوِّهِ وَ كَيْدَ مَنْ أَرَادَهُ وَ أَمَكْرَ مَنْ مَكَرَ بِهِ
وَ اجْعَلْ ذَاتِرَةَ السُّوءِ عَلَى مَنْ أَرَادَ بِهِ سُوءًا وَ اقْطَعْ عَنْهُ مَا دَتَّهُمْ وَ أَرَعِبْ لَهُ
قُلُوبَهُمْ وَ زَلِزِلْ أَقْدَامَهُمْ وَ خُذْهُمْ جَهْرَةً وَ بَغْتَةً وَ شَدِّدْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ وَ أَخْزِهِمْ
فِي عِبَادِكَ وَ الْعَنَّهُمْ فِي بِلَادِكَ وَ أَشْكِنُهُمْ أَسْفَلَ نَارِكَ وَ أَحِطْ بِهِمْ أَشَدَّ عَذَابِكَ وَ
أَصْلِحْ لَهُمْ نَارًا وَ أَحْشُ قُبُورَ مَوْتَاهُمْ نَارًا وَ أَصْلِحْ لَهُمْ حَرَّ نَارِكَ فَإِنَّهُمْ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ

وَاتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ وَأَضَلُّوا عِبَادَكَ وَأَخْرَبُوا بِلَادَكَ اللَّهُمَّ وَأَخِي بَوْلِيكَ الْقُرْآنَ
 وَارِنَا نُورَهُ سَرْمَدًا لَا لَيْلَ فِيهِ وَأَخِي بِهِنَّ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ وَأَشْفِ بِهِنَّ الصُّدُورَ الْوَعِيرَةَ
 وَاجْمَعْ بِهِنَّ الْأَهْوَاءَ الْمُخْتَلِفَةَ عَلَى الْحَقِّ وَأَقِمَّ بِهِنَّ الْحُدُودَ الْمَعْطَلَةَ وَالْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ
 حَتَّى لَا يَبْقَى حَقٌّ إِلَّا ظَهَرَ وَلَا عَدْلٌ إِلَّا زَهَرَ وَاجْعَلْنَا يَا رَبِّ مِنْ أَعْوَانِهِ وَمُقَوِّيَةِ
 سُلْطَانِهِ وَالْمُؤْتَمِرِينَ لِأَمْرِهِ وَالرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ وَالْمُسْلِمِينَ لِأَحْكَامِهِ وَمَنْ لَا حَاجَةَ
 بِهِ إِلَى التَّقِيَّةِ مِنْ خَلْقِكَ وَأَنْتَ يَا رَبِّ الَّذِي تَكْشِفُ الضَّرَّ وَتُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا
 دَعَاكَ وَتُنَجِّي مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ فَاكْشِفِ الضَّرَّ عَنِّي وَلِيَّكَ وَاجْعَلْهُ خَلِيفَةً فِي
 أَرْضِكَ كَمَا ضَمِنْتَ لَهُ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَنِي مِنْ خُصَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا
 تَجْعَلَنِي مِنْ أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا تَجْعَلَنِي مِنْ أَهْلِ الْحَنْقِ وَالْغَيْظِ عَلَى
 آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَأَعِزَّنِي وَأَسْتَجِيرُ بِكَ فَأَجِرْنِي
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي بِهِمْ فَائِزًا عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
 مِنَ الْمُقَرَّبِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.